



## بررسی نقش واقعه ۱۱ سپتامبر بر وضعیت امنیت و حقوق بشر کشورهای در حال توسعه با تاکید بر خاورمیانه

لیلا قلیجائی\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۸/۱۵ و تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۱۰/۲۴)

### چکیده

دو مقوله ۱۱ سپتامبر و حقوق بشر از مهم‌ترین دغدغه‌های سیاست خارجی و سازمان‌های حقوق بشری در دهه اخیر می‌باشد. تأثیرپذیری حقوق بشر و نگاه آمریکا به این مقوله در قالب مبارزه با تروریسم پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در سطح جهانی اهمیت این مسئله را بیشتر نمایان می‌کند. همچنین چالش‌های دموکراسی، حقوق بشر، امنیت، امنیت سنتی این الزام را به وجود می‌آورد که تمام این مفاهیم پس از ۱۱ سپتامبر در منطقه خاورمیانه دچار تحولات بنیادین گشته به طوری که امنیت انسانی و امنیت اجتماعی در مواردی از حفظ حاکمیت نیز مهمتر تلقی می‌شود که تمام این مقوله‌ها تأثیرپذیر از حوادث ۱۱ سپتامبر می‌باشد. بنابراین بین حوادث ۱۱ سپتامبر و تحول مفهوم حقوق بشر در خاورمیانه رابطه معنادار وجود دارد و نتیجه‌ی این تأثیرپذیری تحول در مفهوم امنیت پس از ۱۱ سپتامبر در منطقه خاورمیانه می‌باشد و نتیجه آن تحول در مفاهیم حقوق بشر در این منطقه می‌باشد. این مقاله در پی آن

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین، ایران، ورامین.

است که تأثیرات حوادث ۱۱ سپتامبر را بر حقوق بشر خاورمیانه بازبینی نماید.

## کلید واژگان

۱۱ سپتامبر، حقوق بشر، خاورمیانه، امنیت انسانی، امنیت اجتماعی و خاورمیانه.

### مقدمه

با بروز حوادث ۱۱ سپتامبر، سطوح و ابعاد مقوله امنیت دچار تغییرات شگرفی شده است. امنیت از سطح امنیت ملی به سطوح متعددی از جمله امنیت جهانی و امنیت انسانی گسترش یافته است و از بعد نظامی و سخت‌افزاری به ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، انسانی و زیست محیطی تسری پیدا کرده است. در پارادایم امنیت انسانی، حقوق بشر به عنوان یکی از اجزاء اصلی قابل شناسایی است. به عبارت دیگر مفاهیم متفاوت از امنیت انسانی وجود دارد که از آن جمله می‌توان به امنیت انسانی در مقابله با درگیری‌های خشونت‌بار و امنیت انسانی در مقابل تهدیدات ناشی از علوم توسعه پایدار اشاره نمود. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مسأله تروریسم به عنوان یکی از تهدیدات شش گانه علیه امنیت انسانی مطرح می‌شود. رشد جمعیت، تفاوت شهروندان در موقعیت‌های اقتصادی، فشارهای جهانی، مشکلات زیست محیطی و قاچاق مواد مخدر در سایه تروریسم، تهدیدات علیه امنیت انسانی را شکل می‌دهند. تهدیدات تروریستی باعث پیدایش محدودیت‌هایی از طرف رژیم‌های کشورهای در حال توسعه به ویژه در منطقه خاورمیانه علیه شهروندان خود گردیده است و امروز به نظر می‌رسد امنیت انسانی در کشورهای خاورمیانه به نوعی از آزادی‌های مدنی حیاتی‌تر باشد.

### ۱. چارچوب نظری - فرآیند امنیت سازی، خشونت و هویت

مفهوم امنیت محور اصلی بحث فرا اثبات‌گرایی<sup>۱</sup> در روابط بین‌المللی بوده است. با وجود اینکه برخی از صاحب‌نظران به طرفداری از گسترش دامنه شناخت ما از امنیت به گونه‌ای استدلال کرده‌اند که در زمره چیزهای دیگر شامل امنیت اقتصادی، محیط زیست و امنیت فردی نیز باشد اما سایر صاحب‌نظران

<sup>۱</sup> - Post-Positivism

تصور می‌کردند که چنین کوششی ممکن است مفهوم مزبور را بی‌معنا سازد. در عوض، آنها به نفع حفظ معنا و مفهوم ضمنی امنیت از جنبه نظامی برای ایجاد تفکیک و تمایز بین حوزه امنیت از حوزه سیاست عمومی استدلال می‌کردند. تلقی مکتب کپنهاگ از امنیت‌زایی به منظور اتخاذ یک مسیر حد وسط بین این دیدگاه‌های متضاد توسعه یافت.

از یک سو افراد علاقمند به این مکتب، لزوم سست کردن حلقه ارتباطی بین امنیت و امور نظامی را تشخیص دادند، با این هدف که مفهوم مزبور را از دولت به عنوان محور امنیت جدا کنند. از سوی دیگر، آنها در مورد ضرورت وجود، معیارهایی برای تمایز قائل شدن بین موارد مربوط به مسائل امنیتی و موارد مربوط به سیاست عادی اجماع نظر داشتند. زیرا در غیر این صورت همه امور در زمره مسائل امنیتی قلمداد می‌شد. آنان همچنین بر ضد این طرح پیشنهادی که هرگونه امنیتی باید، در نهایت، تحت عنوان امنیت فردی تلقی شود، به بحث پرداختند، تأکید بر امنیت فردی می‌تواند به نادیده انگاشتن موجودیت گروه‌ها در امور بین‌الملل که متکی به افراد است منجر گردد، چنانچه کسی درصدد برآید که حلقه ارتباطی بین امنیت و هویت را به شکل نظریه مطرح کند، بحث اخیر نقش تعیین کننده‌ای خواهد داشت. راه‌حل این معما به چرخش زبان‌شناسی در حیطه بحث فرا اثبات‌گرایی منجر می‌شود. یکی از اعضای اصلی مکتب یاد شده «آل ویور» پیشنهاد کرد که مفهوم امنیت را نباید به مثابه یک مفهوم هستی‌شناختی<sup>۱</sup> واجد یک معنای ثابت که منحصر به دولت‌ها و بخش نظامی یا افراد است، تلقی کرد بلکه باید به عنوان پدیده‌ای در نظر گرفت که در جریان مداوم یا از طریق اعمال گفتاری<sup>۲</sup> ساخته و پرداخته می‌شود بر اساس نظر ویور، امنیتی کردن یک موضوع، به دلیل کیفیت‌های ذاتی آن موضوع نیست، بلکه این امر ناشی از آن است که آن موضوع در تأملات گفتمانی به شیوه امنیتی مطرح می‌شود. (۱)

این شیوه، مسأله را از قلمرو سیاست عادی خارج می‌سازد و قاطعانه اذعان می‌نماید که اگر اقدام خاصی اتخاذ نگردد، اعمال تدابیر فوق‌العاده خارج از چارچوب قواعد متعارف سیاسی، مشروعیت می‌یابد. چنین اقدامی در جهت امنیتی کردن در پی آن است که موضوع مورد نظر را از حیطه‌ی موضوع‌های

<sup>۱</sup> - Ontology

<sup>۲</sup> - Speech Acts

قابل بحث به طور کامل خارج سازد. درحالی که اینگونه بحث سیاسی، آکنده از تلاش‌های امنیت‌گرایانه است، یک مسأله، زمانی به شکل موفقیت‌آمیز به صورت یک فرآیند امنیتی در می‌آید که این ویژگی بحث ناپذیری و ضرورت اتخاذ اقدام‌های فوق‌العاده، امری بدیهی و مسلم شمرده شود.

مطلبی که طرح آن در بحث حاضر، جالب توجه می‌باشد، این است که «تهدید موجودیت» که در فرآیندهای امنیت‌سازی مطرح می‌شود، بایستی اشاره منطقی به ابژه‌ای داشته باشد که در معرض تهدید قرار داد. این مفهوم «عین مرجع» به مثابه پاسخی به این ادعا است که گفته می‌شود «امنیت در نهایت بایستی به فرد برگردد». در مقابل، موفقیت بزرگ مکتب کپنهانگ، ایجاد تفکیک و تمایز بین امنیت «دولت» و امنیت «جامعه» بود. در مورد نخست فرآیند ایجاد امنیت، موضوع مورد بحث خود را دولت می‌داند و مورد دوم نیز یعنی «امنیت جامعه» موضوع مورد بحث خود را گروه‌هایی نظیر ملت‌ها یا جوامع مذهبی تلقی می‌کند. به موازات مطرح شدن سایر بخش‌ها نظیر اقتصاد و محیط زیست، موضوعات جدیدی همچون شرکت‌ها در زمینه امنیت اقتصادی و مجموعه جزیره‌های مورد تهدید بر اثر بالا آمدن سطح آب دریا، محبت امنیت محیط زیست مورد بحث قرار می‌گیرند. وجود رابطه‌ی بین فرآیند امنیت‌سازی به عنوان یک عمل گفتمانی و «ابژه‌های مرجع» به مثابه هویت‌هایی که این عمل گفتمان هستند، برای فهم بحث ما حایز اهمیت است. بحث اساسی درباره‌ی مکتب کپنهانگ، این است که این مکتب، توجه اصلی خود را به این پرسش معطوف ساخته است که آیا با عین مرجع و هویت‌ها، به مثابه داده‌های هستی‌شناختی برخورد می‌شود یا خیر. اگر این مسأله مصداق داشته باشد، در آن صورت مفهوم فرآیند امنیت‌سازی می‌تواند کوشش ما را در انحراف بحث سیاست نو پدید جهانی از کانون توجه اصلی خود بر روی ساختار هویت‌های معین به سمت توجه اصلی خود بر روی ساختار و هویت‌های معین به سمت توجه بر روی شیوه‌های ایجاد هویت، نقض کند.

بر اساس یک جنبه از بحث، چنین ادعا می‌شود که فرآیندها با آن به مثابه یک «عین مرجع» برخورد می‌کنند و نتیجه آن باز تولید ثابت هویت‌هاست از سوی دیگر، فرآیند ایجاد امنیت به منزله یک کارکرد حد مرزی تلقی می‌شود که تمایزات داخلی و خارجی را ایجاد می‌کنند. خود این تمایزات یک هویت را از هویت دیگر جدا می‌سازد.

به نظر می‌رسد که در پشت این بحث، این نکته نهفته است که مکتب کپنهانگ در مورد روابط با

خود دیگران استدلال دریدارین<sup>۱</sup> را می‌پذیرد. اما زمانی که چنین هویت‌هایی تثبیت می‌شوند، در مقایسه با تلقی برخی از پیروان نظریه دریدایینی با آنها پایدارتر برخورد می‌کند، استدلال ویور با کار تحقیقی پژوهشگران روابط بین‌الملل مرتبط می‌گردد که خود این پژوهشگران با الهام گرفتن از مکتب فرا ساختگرایی، در مورد سیاست خارجی مفهوم‌سازی کردند و به جای مفهوم «سر جمهوری» آنها را در قالب مفهوم «شیوه قهرمانانه ایجاد سیاست خارجی» و لذا ایجاد تمایز میان حیطه داخلی و خارجی کاملاً مشخص و بدین وسیله ایجاد هویت خودی، نظریه‌پردازی کردند.<sup>(۲)</sup>

بحث فرآیند ایجاد امنیت به دو روش بررسی می‌شود: نخست شیوه‌های گفتمانی و دوم اصلاح هویت‌ها به جای تغییر. دیدگاه مک سووینی به عنوان واقع‌گرای پسا مدرن. این مسأله در حیطه یک الگوی نوین از جهان شمول‌سازی و بخش‌سازی، از نظر تفکر و سخن گفتن به گونه‌ای متفاوت درباره جنگ، صلح و امنیت امکان‌پذیر می‌گردد. مسائل اصلی و بنیادین نظام مزبور از این نظر دچار فقدان امنیت می‌شوند که ویژگی‌های آنها اکنون دیگر براساس یک ساختار امنیتی، غیر امنیتی که بر حسب اصلاحات نظامی محض تصور می‌شوند، معنی‌دار نمی‌باشند. بخش‌های عمده روابط بین‌کشوری به گونه‌ای تلقی نمی‌شوند که بر اثر وجود خطر مداوم جنگ، دچار خدشه و خلل شده باشد. به عبارت دیگر، از نظر کیفی، با وضعیت مطلوب امور در حیطه قلمرو داخلی، متفاوت نباشد. روابط بین‌الملل به صورت قلمرو و بروز استثناء و ظهور یک وضعیت فوق‌العاده، عرصه‌ی پیدایش نسبی‌گرایی و واقع‌گرایی سیاسی، خود را به گونه‌ای بارز و برجسته نشان نمی‌دهد بلکه در راستای یک نوع «سیاست معمولی» جریان پیدا می‌کند.

با توجه به این تغییر و تحول که در راستای یک نوع رژیم حقوقی فرا امنیتی به پیش می‌رود امنیت-زدایی یعنی کوششی خاص با هدف ایجاد ناامنی یعنی ایجاد ناامنی از طریق گسترش دادن قلمرو امنیت‌زدایی شده، معنای نسبتاً متفاوتی پیدا می‌کند. نظام فرانواگرایی، اکنون دیگر بر اثر تقسیم‌بندی روشن بین قلمروهای کیفی مختلف یعنی به صورت یک قلمرو و برخوردار از امنیت و قلمرو دیگر به صورت فاقد امنیت از نظر استدلالی مشروط به شرایطی خاص نمی‌گردد. همگون‌سازی که به طور ذاتی در دل جهانی سازی نهفته است و به عنوان مثال در زمینه‌های فرهنگی به طور مستند به ثبت رسیده

<sup>۱</sup> - Derridarean

است نیز بایستی در قلمرو سیاسی دنبال شود. گسترش رژیم فرا امنیتی در محیطها و زمینه‌های متعدد از جمله موارد زیر رنگ می‌بازد: براساس فرآیند مرز زدایی/ به دلیل اختلاف قبلی داخلی-خارجی/ براساس سیاست‌ها و پیشرفت‌هایی که صرفاً در قلمرو داخلی حاصل شده است.

جهانی‌سازی به عنوان کوششی در راستای دستیابی به یک «جهان بدون مرز» به نظر نمی‌رسد که بتواند یک نوع وجه تمایز نظامی منظم نوین را بر تابد یا آن که مستلزم آن باشد. برخلاف رژیم امنیتی سنتی که وجه تمایز آن، افقی و داخلی/خارجی است، وجه تمایز در رژیم فرا امنیتی به طور روز افزون عمودی می‌باشد. امنیت، قلمرو جهانی را به طور دقیق از قلمرو محلی تفکیک نمی‌سازد، لیکن از میان هر دو عبور می‌کند. حتی در نقاطی که مناطق به صورت نهادهای سیاسی دوباره مورد تأیید قرار می‌گیرند، چگونگی مشروعیت بخشیدن به چنین اقدامی محدود می‌شود. مثال مربوط به تأیید شدن مجدد هویت‌های ملی و منطقه‌ای در زمینه یکپارچه‌سازی اروپا به مثابه نمونه‌ای از امنیت اجتماعی ناقص چنین درک و شناختی است. اما از سوی دیگر، اگر هیچ‌گونه تعریفی در مورد آنچه که اقدام‌های وضعیت فوق‌العاده می‌تواند اشاره بر آن داشته باشد، در دست نباشد، در آن صورت، محدودیت‌های چنین کوشش گسترده‌ای همچنان نامشخص باقی می‌ماند.

بنا به عقیده‌ی ما، حفظ دائمی سنتی در روابط بین‌الملل از این نظر که به نحوی بتواند از بروز جنگ و اعمال خشونت فیزیکی پیشگیری کند، به عنوان یک اصل قانونی ارزشمند شمرده می‌شود. اگر دو نوع فرآیند امنیت‌سازی، در یک مورد خاص منجر به بروز جنگ و در مورد دیگر، منجر به برخی تحریم‌ها، رأی «منفی» و شکل‌های دیگری از انسداد سیاسی گردد، ما پیشنهاد می‌کنیم که بین انواع مختلف فرآیندهای امنیت‌سازی، بسته به اقدام‌های وضعیت فوق‌العاده‌ای که ایجاب می‌کنند، تمایز قایل شویم. مضاف بر این، اگر این گونه انواع مختلف فرآیند امنیت‌سازی وجود داشته باشد و چنانچه مورد اخیر به منزله شیوه‌ای متعارف برابر ایجاد انواع هویت باشد، در آن صورت، تردید روا داشتن در این مورد که هویت‌های مختلف بر اثر وجود انواع مختلف امنیت‌سازی بروز و ظهور پیدا می‌کنند، امر معقول به نظر می‌رسد. بنابراین، پیشنهاد این است که به جای تقسیم‌بندی دوگانه بین «امنیت‌سازی» و «سیاسی-سازی» مناسب‌تر است که تسلسلی وجود داشته باشد. از «گفتمان‌هایی که طی آن، یک موضوع، به سادگی از طریق گفتمان‌هایی مطرح شود که تدابیر فوق‌العاده را می‌طلبد» تا «گفتمان‌هایی که طرف

مقابل بحث، به ضرورت کاربرد خشونت دلالت کند». فرآیندهای برقراری امنیت خشونت‌بار را بیش از پیش می‌توان از حیث رابطه آنها با شرایط جدید سرزمینی متمایز ساخت. ماهیت متغیر جنگ و درگیری خشونت‌بار در شرایط محیطی جهانی‌سازی- محلی‌سازی، به منزله بازتابی از نوعی تغییر در فرآیندهای برقراری امنیت، هم از نظر رابطه با موضوع ارجاعی آنها و هم از نظر وسایل فوق‌العاده‌ای که به آن تمسک می‌جویند، محسوب گردد.

اما چرا فرآیندهای برقراری امنیت غیر خشونت‌بار همچنان به قلمرو امنیتی تعلق خواهد داشت؟ پاسخ آن را باید در بحث دیرینه‌ای که درباره مفاهیم متفاوت صلح و خشونت مطرح شد، پیدا کرد. با مراجعه به اثر تحقیقی یوهان گالتونگ، معنا و مفهوم این اصلاحات لزوماً به اعمال خشونت فیزیکی دلالت نمی‌کند. حتی اگر هم صلح و آرامش به معنای اخص و محدود خود، یعنی فقدان جنگ، برقرار باشد. باز هم عواملی نظیر توسعه نیافتگی، محرومیت اجتماعی و بی‌عدالتی به منزله بخشی از آن چیزی هستند که گالتونگ (۱۹۸۲) اصطلاحاً تحت عنوان «خشونت ساختاری» نامیده است. حتی اگر هم فرآیند امنیت‌سازی مستلزم توسل به جنگ نباشد، با این وجود، همین امر خود به منزله نوعی توسل به حربی خشونت به مفهوم به حاشیه راندن برخی از دیدگاه‌ها، هویت‌ها و نقطه نظرها به شمار می‌آید. بنابراین، چنین فرآیندی به مفهوم وسیع‌تر خود به حوزه امنیتی تعلق دارد. در حالی که فرآیند سیاسی‌سازی در چنین مواردی، هویت‌ها و موضع‌گیری‌های مختلف را محترم می‌شمارد و امکان برگزاری مناظره سیاسی را بدون کاهش قدرت و اهمیت پیشین آنها، فراهم می‌سازد.

اینکه آیا تحقق این امر به منزله یک آرمان غیر قابل دستیابی است یا خیر، موضوع دیگری است. اما حتی اگر هم چنین امری دست یافتنی می‌بود، می‌توان بین گفتمان‌هایی که آرمان مزبور را به عنوان یک نیروی قانونمند تلقی می‌کنند و گفتمان‌های که آشکارا فرآیند امنیت‌سازی را مطرح می‌کنند، تفکیک و تمایزی قابل شد. (۳)

## ۲. رژیم‌های امنیتی، مطالعات امنیت و حقوق بشر

الف. رژیم‌های امنیتی سه‌گانه

جنگ در حیطه حدود و ثغور و اصول استدلالی دوران معاصر پابرجا باقی نمی‌ماند. امروزه تهدید

اصلی برای صلح، با توجه به تغییر بسیار روشن از حالت جنگ‌های بین‌کشوری به حالت‌الگویابی از جنگ‌های «داخلی» و جنگ‌های بین‌مرزی، از سوی نیروهایی ناشی می‌شود که رویکرد، مفاهیم و مقوله‌های مورد استفاده سنتی در پرداختن به جنگ را زیرپا می‌گذارند. امروزه دیگر اجرای عملیات نظامی با این پیش‌فرض که در داخل کشور به طور عمده جوامع ملی صلح‌طلب وجود دارد و در خارج از کشور می‌توان بروز جنگ را انتظار داشت، امکان‌پذیر نیست. امنیت امروز دیگر به منزله چیزی نیست که به طور کلی در روابط بین‌کشوری گسترش و نفوذ داشته باشد و سیاست هم صرفاً محدود به قلمرو داخلی نمی‌باشد. البته این تحول از دیرباز در حال شکل‌گیری است. در دو جنگ جهانی، اگرچه کشورها به جنگ با یکدیگر پرداختند، اما از طریق ویژگی مشخصه نظام‌های استبدادی تمامیت‌خواه، حدود و ثغور جنگ‌ها را در جامعه بین‌المللی نوین به واسطه ویژگی به گونه‌ای مؤثر به زیر سؤال برد. از سوی دیگر، پیدایش رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی از مدت‌ها پیش، زمینه‌ای از سیاست را در قلمرو بین‌المللی ایجاد کرد، اگرچه بازهم این تحول روی هم رفته براساس روابط بین‌دولتی استوار بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که آشکار شدن الگوها با یک سلسله از خطوط مرزی قبلی در حوزه امور امنیتی محو و معدوم می‌شود خطوط مرزی جدیدی معرفی می‌گردد و جنبه‌های محیطی امنیت، به معنای اخص نظامی خود، به گونه‌ای حساس و تعیین‌کننده تغییر پیدا می‌کند، بنابراین راه‌حل ناشی از نظم در حیطه آن الگوهای آنارشی بدون هرگونه موضع به طور عمیق به موازات ایجاد شکل‌های متغیر و مکان-های وقوع خشونت دوران معاصر به چالش کشیده شده است. در داخل و خارج دولت-ملت‌ها، دیگر بدان گونه که تصور می‌رفت که فضاهای امنیتی منسجمی ایجاد گردد، تشکیل نمی‌گردد. زیرا کشمکش‌های خشونت‌بار به گونه‌ای یکسان در امور بین‌کشوری انتشار نمی‌یابد، بلکه به صورت سرزمین‌های محصور و بسته در میان نوعی از تحولات نسبتاً صلح‌آمیز به شکل برجسته‌ای نمایان و جلوه‌گر می‌شوند.

به بیان دیگر، به نظر می‌رسد که جنگ بر طبق یک معنا و مفهوم دوگانه، نمودارهای نوینی را نشان داده است خشونت تمام‌عیار و در مقیاس وسیع خود هنوز ناپدید نشده است و گره کور آن در نقاطی که پیش‌بینی شده بود خاستگاه آن خشونت‌ها باشد، گشوده نشده است. جنگ‌های بین‌کشوری به عنوان یک شکل نهایی از سیاست قدرت دیگر به نظر نمی‌رسد مشکل غیر قابل حل عمده‌ای را در مناطق



قابل ملاحظه‌ای از جهان مطرح سازند. به نظر می‌رسد که جنگ‌ها به یک رویداد بی‌مورد تبدیل شده‌اند. با این وجود، هیچ آرامشی را نمی‌توان انتظار داشت، زیرا شکل‌های دیگری از خشونت سیاسی نظیر قتل، تروریسم، درگیری داخلی، کشتار جمعی و نسل‌کشی، بروز و ظهور پیدا کرده است. خشونت دنیای امروز تابع مواردی معدود از محدودیت نوع نوین خود قرار دارد. این نوع خشونت اغلب اوقات آنقدر که توسط دولت‌ها به آن دامن زده می‌شود، توسط گروه‌ها پدید نمی‌آید. این نوع خشونت، هم سربازان و هم شهروندان را هدف حمله خود قرار می‌دهد و اغلب نیز بر طبق شیوه‌هایی در خارج از قلمرو سرزمینی سازماندهی می‌شود. باز هم تمامی این نوع خشونت در مواقع دیگری هم مشاهده شده است. اما آنچه که حایز اهمیت است، میزان خشونت است که اعمال می‌شود و همچنین میزان اهمیتی است که برای اینگونه از خشونت در مباحث سیاسی قائل می‌شوند.

به نظر می‌رسد، همچنان که گفتگوهای روزافزونی درباره «درگیری» کشمکش‌های سطح پایین، جنگ‌های خصوصی و غیررسمی و مناطق وحشی، آنا‌رشی‌های آسیب‌شناختی، شورش‌ها، برخورد تمدن و ظهور آنا‌رشی و یا یک نوع بی‌نظمی نوین جهانی در جریان است. حل و فصل مسائل جنگ نوین، حتی دربرگیرنده‌ی خود این مفهوم نیز می‌باشد. باید پیش‌فرض را بر این نهاد که این نوع گسترش خشونت و نام‌گذاری مجدد، با تمامی احتمالات وقوع آن همچنان ادامه خواهد داشت. چالش ناشی از اصلاح ترکیبی جهانی‌سازی - محلی‌سازی<sup>۱</sup> به روشنی و وضوح، جستجو برای یافتن راه‌های مفهومی جدید را بر می‌انگیزد. قبلاً تصور می‌شد جنگ به محیط روابط بین‌کشورها تعلق دارد. تحت چنین شرایطی، درک و تعیین موقعیت امنیت، آسان بود: در این میان، حیله‌ای وجود داشت که از لحاظ کیفی متفاوت با قلمرو دنیای آن تلقی نمی‌گردید.

اکنون دیگر این مورد مصداق ندارد. یکسان بودن روابط بین‌کشوری به عنوان عرصه جنگ، دیگر به منزله امری بدیهی و مسلم شمرده نمی‌شود. این مسأله همگام با فروپاشی نظام نوین بین‌المللی آشکار شده است. گوناگونی و تنوعی ایجاد شده است، چنین می‌نماید که سیر حرکتی آن در چندین سمت و سو می‌باشد. برخی از مناطق همچنان به نظر می‌رسند که با الگوهای سنتی مبتنی بر رقابت ایستا و سیاست قدرت مرتبط هستند؛ توان (قدرت) و مصلحت نظام در زمره مسایلی هستند که در این چارچوب حائز

<sup>۱</sup> - Glocalization

اهمیت شمرده می‌شوند. کشورها انحصارطلبی در به کارگیری زور را همچنان برای خود محفوظ نگه می‌دارند و گرایش به این دارند که در استفاده از آن علیه یکدیگر در لحظات حساس آماده باشند.

انجام آزمایش‌های هسته‌ای، شلیک موشک‌ها در حالت تهاجمی و یا انجام عملیات دریایی به شیوه‌ای تحریک‌آمیز، این اطمینان را به وجود می‌آورد که امنیت هنوز هم به مفهومی سنتی این واژه، در آن مناطق وجود دارد. با این اوصاف به نظر می‌رسد در بسیاری از مناطق دیگر، تهدیدهای اقتدارگرایانه گذشته رخت بر بسته باشد. عناصر تصمیم‌گیری نیز اعتماد خود را نسبت به کاربرد حربه‌ی خشونت در مقیاس وسیع، به منظور دنبال کردن امور ایستا از دست داده‌اند. تصاحب سرزمین‌ها با حربه‌ی زور، به منزله‌ی یک شیوه‌ی بسیار کهنه تلقی می‌شود.

بدین ترتیب، اندیشه روابط خارجی به صورت عرصه جنگ، اعتبار خود را از دست داده‌است. به موازات حذف خشونت (نظامی)، امنیت نظامی دارای اهمیت کمتری می‌گردد و فضای مناسبی برای مطرح ساختن مسائل دیگر نظیر یکپارچه سازی به منظور به دست آوردن یک جایگاه اساسی در دستور کارهای سیاسی گشوده می‌گردد. می‌توان در مورد زمینه‌های کلی که در آن، فرآیندهای ایجاد امنیت خشونت با دیگر نقشی را ایفا نمی‌کند و باعث تفکیک و تمایز در حریم فضایی نمی‌گردد، سخن به میان آورد. امنیت محیط زیست و غیره به صورت تقسیم‌پذیر و تفکیک‌شده در می‌آید. مهمترین مثالی که برای بیان این وضعیت می‌توان آورد، تحول و انتقال اتحادیه اروپای غربی از حالتی است که مورد تنفر ابدی باشد به حالتی که همیشه صلح‌جو به نظر بیاید. (۴)

تنها تهدید نظامی قابل اعتنا، اگر هم وجود داشته باشد، شامل یک گذشته تاریخی بی‌ثبات و آشفته است. فرآیند ایجاد امنیت نظامی نه درباره یک جنگ برضد یک دشمن خاص است و نه درباره سلاح‌های جنگی. در این نوع فرآیند ایجاد امنیت، فراتر از هر چیزی توجه به «زمان» است، یعنی گسستن از سنت‌های گذشته به این منظور که این گونه سنت‌ها بر آینده تأثیر سوء نگذارند. بنابراین، به عنوان یک مقوله سوم، مناطقی وجود دارند که به نظر می‌رسد ویژگی مشخصه آنها خشونت است. اما در این مناطق، مسأله به صورت یک موضوع امنیتی به معنای نوین خود مطرح نمی‌باشد. زیرا یک تغییر مشخص از جنگ‌های بین کشوری به سوی الگوهایی از جنگ‌های «داخلی» یا درگیری‌های بین مرزی پدیدار شده‌است. جنگ‌ها دیگر به شیوه‌ای ایستا محدود نمی‌شوند، بلکه آنها منطق قبلی داخلی و خارجی

را در پدید آمدن یک حالت شبیه مناطق کوچک در میان خطوط مرزی ایستا عمیقاً خدشه‌دار می‌سازند. چنین مناطقی به صورت «مناطق ورود ممنوع»، «مناطق وحشی غیر ممکن» یا «مناطق تحت حاکمیت کلاشینکف» پدیدار می‌شوند. اما ممکن است به صورت بسیار پراکنده نیز ظاهر شوند و در نقاط کاملاً غیر منتظره نیز نقش خود را نشان دهند. این گونه مناطق برحسب طول عمر فعالیت و برحسب ویژگی طولانی مدت خود مشخص می‌شوند. یا اینکه به شکل درگیری‌هایی گاه و بیگاه و طغیان خشم و خشونت نسبتاً کوتاه مدت تظاهر پیدا می‌کنند. رویارویی‌های بین ارتش‌های متضاحم یا گروه‌های مسلح ممکن است رخ دهد، اما اغلب اوقات چنین جنگ‌هایی شکل غارت و یاغی‌گری به خود پیدا نمی‌کند. این نوع امنیت در برخی از جنبه‌های خود، بر اثر بحث‌های اخیر درباره راهبرد آمریکا برضد آنچه که «تروریسم بین‌المللی» خوانده شده است، جلوه‌گر می‌شود. این مسأله دربردارنده‌ی یک نوع ماهیت بسیار نامحدود می‌باشد، همان‌گونه که در بمب‌گذاری‌های صورت گرفته در سفارت‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام یا در اقدام تلافی‌جویانه‌ای که در افغانستان و سومالی به عمل آمد، این موضوع مشهود بود. با این اوصاف، دیدگاه مبتنی بر جهانی‌سازی و محلی‌سازی، نتایج متفاوتی را به دست می‌دهد. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که کوشش اساسی عبارت است از کوشش برای زدودن مرزهای قبلی و برچیدن حریم فضایی از نفوذ مرزبندی و تعیین حدود نوگرایانه. این حرکت در ایجاد فضای باز دو نوع واکنش مختلف را ایجاد می‌نمود نخست این که تمایل به پایدار نگه‌داشتن مرزبندی‌های قدیم و مواردی از عدم پایبندی نسبت به فشارهای جهانی‌سازی وجود دارد. دوم اینکه کوشش‌هایی برای بهره‌برداری از فروپاشی نظم سنتی و استفاده از گزینه‌ی ایجاد گروه‌بندی‌های اقماری نوین به وسیله اقدام‌هایی در زمینه پیشنهاد کفایت مذاکرات در جریان است و نتیجه آن عبارت است از تنوع و گوناگونی که بر اثر موازنه متقابل در زمینه سیاست باز و نوع جدیدی از یکپارچه معرفی شده به وسیله جهانی‌سازی، از طریق انتخاب فضاهای محلی و خاص حاصل می‌گردد. اقدام‌های اساسی می‌توانند بر مبنای فقدان امنیت استوار باشند، اما فرآیندهای ایجاد امنیت، همچنان نقش مهمی را در این میان ایفا می‌کنند. اگرچه هر دو مورد (فقدان امنیت و فرآیند ایجاد امنیت) از نظر زمان و مکان محدود هستند و در مجموعه‌ای از مسائل نیز پراکنده می‌باشند.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که در برابر این پیش زمینه، می‌توان یک مجموعه عناصر سه‌گانه

مفهومی یا یک «نقشه ذهنی» را مبتنی بر تقسیم‌بندی به فرا امنیت، امنیت در چارچوب قدیم و امنیت در چارچوب نوین، ترسیم کرد. توصیف‌گرهای «فرا» و «نوین» نشان دهنده‌ی یک تغییر معرفت‌شناسانه در گفتمان نمونه‌ای است که نظرها‌های نوین در مورد وحدت و مرزهای وحدت و مرزهای مشخص از نظر زمان و حریم فضایی را تضعیف می‌کند. درحالی که صفت «قدیم» همچنان به منزله بخشی از گفتمان نوین در خصوص امنیت باقی می‌ماند. رژیم فرا امنیتی از منطق استدلالی متفاوتی در مقایسه با امنیت دوره قدیم پیروی می‌کند و مبتنی بر این ادعا است که تهدیدهای اقتدارگرایانه دوران گذشته محو شده‌اند و این که فرآیندهای ایجاد امنیت نظامی اکنون دیگر به منزله ویژگی مشخصه روابط بین‌الملل در آن حد و اندازه‌ای که قبلاً از آن استفاده می‌شد، نمی‌باشد. اکنون دیگر یک شکل مسلط درگیری وجود ندارد که تعیین‌کننده امنیت به طور عمده در خصوص چیست، لذا دوره فرا امنیتی مطرح می‌شود. فرآیندهای ایجاد امنیت با توجه به این که خطوط اشتباه قبلی، بخش اعظم مفهوم خود را از دست داده‌اند، به شکل شیوه‌های برچیدن مرزها و مرزبندی مجدد تبدیل می‌شود. اکنون دیگر امنیت، قلمرو انحصاری دولت قلمداد نمی‌شود، بلکه به اندازه‌ای که مطالبات اجتماعی در کشورها افزایش می‌یابد، یک منفعت عمومی محسوب می‌شود.

یک ویژگی عمده دوران فرا امنیتی شامل این نکته است که فرآیند امنیت نظامی اعتبار وجودی خود را در داخل کشور از دست داده است. در حالی که درخواست‌هایی برای اقدام نظامی مشترک در حیطه یک فضای امنیت‌زدایی شده گسترده همچنان وجود دارد. با این هدف که موارد انحرافی و نقاط آشوب و بحران محلی به همسویی و انطباق‌پذیری با محیط غیر جنگی گسترده‌تر بین‌المللی واداشته شود، یا نقاط خاص ایجاد خشونت در حالت انزوا نگه داشته شود تا از خدشه‌دار شدن امنیت محیط کلی‌تر بین‌المللی بر اثر آشوب و خشونت محیط‌های محلی جلوگیری شود.

محیط بین‌المللی غیر خشونت‌بار به مثابه قانون و قاعده اصلی شمرده می‌شود و جنگ‌های محلی به منزله استثنائات آن قانون محسوب می‌شوند، نظیر «احزاب و سازمان‌های غیرقانونی» یا «دولت‌های شکست خورده» که بایستی اصلاح شوند و «به حالت عادی درآیند».

این سخن اشاره به آن ندارد که فرآیندهای ایجاد امنیت یافت نمی‌شوند یا اینکه هیچ‌گونه طلب یاری در خصوص تهدیدهای دارای ماهیت وجودی در حیطه یک رژیم فرا امنیتی وجود ندارد. برعکس، همانا

در شرایط دوره فرا امنیتی است که گستردگی فرآیند ایجاد امنیت با بحث‌های گوناگون خود همچون بحث‌هایی که به امنیت «آرام» و بدون خشونت مربوط می‌شوند به حوزه این مباحث وارد می‌شوند. این سخن تلویحاً بیانگر این است که توجه بیشتری به جنبه‌های جنایی، فساد، خطرات گوناگون محیط زیست، هویت‌های قومی - ملی گرایانه و غیره مبذول می‌گردد. (۵)

قلمرو امنیت سنتی با کوشش‌هایی به منظور ایجاد مقاومت در تسلیم شدن، در مقابل تقسیم‌بندی جهانی سازی، محلی سازی و استمرار فرآیند مرزبندی به شیوه‌ای نوین، مشخص می‌گردد. چنین امری به عنوان یک رژیم حقوقی عقلایی براساس تفکیک بین امنیت داخلی و خارجی استوار است و تنها، مورد دوم به منزله مسأله‌ای شمرده می‌شود که بایستی در عرصه روابط بین‌الملل، با آن سروکار داشت. تلاش می‌شود از ایجاد فضای باز در زمینه جهانی سازی جلوگیری شود و همچنین در زمینه ایجاد موقعیت‌های محلی جدید و فضاهای سیاسی جدید در یک محیط محدودتر که می‌تواند چشم‌انداز سیاسی به وجود آمده را برهم زند، نوعی مقاومت وجود دارد. ادعاهای همزمان هر دو نوع امنیت نوین و فراامنیت رد می‌شود. تهدیدها، در حیطه همین قلمرو باقیمانده همچنان دیده می‌شود، زیرا از خارج ناشی می‌شود و خطوط فاصل قلمرو امنیتی از قلمرو سیاسی کماکان به صورت آستن حوادث باقی می‌ماند. ادعاهایی درباره محیط‌های داخلی همگون و باثبات با توجه به اختلاف‌ها و شرایط احتمالی تحمیل شده بر آن از جهان خارج، مورد تأیید مجدد قرار می‌گیرند.

مفهوم امنیت همچنان به اصل دولت محوری و حق حاکمیت آن وابسته است. برقرار سازی امنیت نظامی که دولت - ملت به مثابه مرجع اصلی آن به شمار می‌آید، سلطه و سیطره پیدا می‌کند. تهدیدهای ناشی از جنگ بین کشوری همچنان به قوت خود باقی است و درباره گسترش یافتن یا معرفی مراجع حاکمیت دیگر کمتر سخنی به میان می‌آید. ایجاد امنیت در بسیاری از موارد، دقیقاً به هدف رد کردن تغییر و تحول نظام‌مند به کار می‌رود. به عبارت دیگر، فرآیند ایجاد ناامنی رخ نخواهد داد و فرآیند ایجاد امنیت عاری از خشونت نیز به صورت امری حاشیه‌ای باقی می‌ماند.

مفهوم امنیت نوین می‌کوشد هم تغییرات کیفی و هم تعیین محل وقوع خشونت سیاسی را که در فوق بدان اشاره گردید، دربرگیرد. این مفهوم در خصوص موارد شکل‌گیری جنگ صدق می‌کند که اکنون دیگر گرایشی به این ندارد که نگرانی مربوط به انطباق‌پذیری با جهان را مورد تأیید قرار دهد که

شامل دستگاه‌های قدرت مجزا، کاهش منازعات بین دستگاه‌های قدرت حاکم و کوشش به منظور ایجاد توازن قدرت با قدرت یا با سایر روش‌های این چینی است.

مفهوم مزبور به این تشخیص می‌رسد که جنگ به معنای نوین کلمه، از حدود و ثغور کشورها دور شده و به طور روزافزون، محدود به تأثیر متقابل نسبتاً «جدلی» (دیالکتیک) بین قلمرو جهانی و محلی است. فضاهایی را که امنیت آنها را مشخص و محدود می‌سازد، اکنون دیگر محدود به بلوک‌ها و کشورها نیست، بلکه به صورت فضاهای چندگانه و دارای همپوشانی درآمده است. در چنین شرایطی، امنیت نوین بر اثر حاکمیت موارد برقراری امنیت توأم با خشونت در تقابل با رژیم فرامنیت و بر اثر کوشش‌های مرزبندی مجدد و ایجاد فضاهای جدید به غیر از کشورهای سرزمینی در شرایط محیطی جهانی سازی و محلی سازی، در تقابل با امنیت سنتی قرار دارد.

بر اساس دیدگاه فرامنیتی، خشونت غالباً در شرایط محیطی که دارای منطق گسترده‌تر می‌باشد، ویژگی محدود و محو شده به خود می‌گیرد که به طور اعم به حل و فصل گسترده‌تر روابط بین‌الملل و فضای سیاسی مربوط می‌شود. خشونت به صورت یک حالت عادی امور، در حیطه یک قلمرو مشخص شده بر اثر همان وجود خشونت سیاسی به شکل برجسته‌ای خود را نشان نمی‌دهد، بلکه گرایش به این دارد که به صورت یک مورد استثنایی، یعنی شکلی از فضای دوگانه و غیر مستمر و به صورت یک رویداد غیر منتظره در میان یک محیط کلی‌تر که بر اثر فقدان برقراری امنیت دستخوش تغییر شده است، ظاهر گردد.

با این اوصاف، تصویر ارائه شده بسیار پیچیده‌تر از این می‌باشد، به نظر می‌رسد رژیم‌های مختلف به جای اینکه به صورت دقیق به قلمروهایی از حاکمیت امنیت سنتی، نوین و فرامنیتی تقسیم شوند، درهم تنیده می‌شوند و تا حدودی به هم پیوسته می‌گردند. از دیدگاه ما چنین به نظر می‌رسد که «پایان گفت-وگوهای مربوط به جنگ» و همچنین افزایش ناپایداری امنیت به تغییر و تحول نظام‌مند اشاره می‌نماید. تقسیم‌بندی مبتنی بر جهانی سازی- محلی سازی، نظام بین‌المللی نوین را آن چنان عمیق مورد چالش قرار می‌دهد که دلایلی برای بحث بر سر این موضوع وجود دارد که تغییرات مزبور از نظر ماهیت خود، معرفت‌شناسانه می‌باشند. بنابراین، اگر بحث ما پذیرفته شود، مفهوم فرامنیتی اشاره به نظامی دارد که در آن منطق امنیت، بخش اعظم شالوده خود را از دست داده است.

چنین منطقی، نه بر حسب مطرح ساختن مسایل از نظر امنیتی بلکه به لحاظ پشت سر گذاشتن قلمرو امنیت نظامی، دارای جنبه‌های متعالی گردیده است. جنگ بین کشورها اکنون دیگر به عنوان یک گزینه یا به منزله یک ضرورت ساختاری در رژیم حقوقی فرا امنیتی تلقی نمی‌شود که خود را به عنوان یک واقع‌گرایی فرانوگرایانه معرفی می‌کند. خاطرنشان ساختن این نکته مهم است که بدین سان از لحاظ تجربی در حالی که این گرایش وجود دارد که هویت‌ها جا بیفتند، اما این به منزله یک اصل ضروری متشکله برای چنین رویکردی به شمار نمی‌آید اگر بخواهیم از منظر هستی‌شناسانه سخن بگوییم، هویت‌ها مقدم به فرآیندهای ایجاد امنیت مطرح نمی‌شوند، بلکه هر دو عامل به صورت یک رابطه مستقل، ساخت‌گرایانه در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. این امر تغییرات اساسی در هویت‌ها را کمتر از حدی که می‌توان انتظار داشت یا آن که می‌توان در مورد آن، بیم و هراس به دل راه داد، فراگیر می‌سازد. اما این امر استحاله‌ها را منتفی نمی‌شمارد و در واقع به جای اینکه توجه ما را به موضوع و مورد آخر معطوف سازد. لذا در چارچوب همین توجه ما را به سوی شیوه‌های زیرساختی ایجاد هویت‌ها و تکثیر هویت‌ها رهنمون می‌سازد. لذا در چارچوب همین معنا و مفهوم است که حلقه ارتباطی بین امنیت و هویت را به منزله عاملی اساسی در ترسیم ساختن شکل نوظهور سیاست جهانی آینده به صورت پیشنهاد مطرح می‌کنیم.

حرکت از بخش نظامی به سوی فرآیندهای امنیت سازی در سایر بخش‌ها نشانگر پیدایش استحاله‌های اساسی است که از دیدگاه سنتی، همانند فرآیندی به نظر می‌رسد که به امنیت سازی منتهی می‌شود. ناامنی همواره می‌تواند به دو شکل پدیدار شود، یا می‌تواند نشانگر فقدان فرآیندهای امنیت‌سازی باشد، یعنی تحولی که با توجه به کوشش‌های فراوان انجام شده در زمینه انسداد مجدد فرآیند جهانی سازی محلی سازی، وقوع آن بعید می‌باشد، یا اینکه به صورت ناامنی فقط حیطة یک بخش خاصی همچون بخش نظامی پدیدار شود و اقدام برای امنیت سازی در حیطة حوزه‌های دیگر برمی‌انگیزد همین گزینه آخر است که به نظر می‌رسد به منزله یک مشخصه اساسی در بروز تحولات کنونی نقش دارد.

با این اوصاف، به نظر می‌رسد که در اینجا مسأله دیگری در مورد فرآیند امنیت سازی به صورت مرتبط با جایگاه آن در مبحث مربوط به گسترده کردن یا محدود ساختن مفهوم امنیت وجود دارد. چنانچه پژوهشگران، تمامی فرآیند امنیت سازی را بیش از حد آزادمنشانه طبقه‌بندی و تعریف کنند، در

آن صورت خودشان جزء عوامل امنیت سازی به شمار خواهند آمد و بدین وسیله جنگ با شیوه‌های غیر خشونت بار برابر خواهد دانست در این زمینه، به اجرا در آوردن اقدام‌های فوق‌العاده به عنوان ملاک و معیار متمایز کننده بین شیوه‌های برقراری سیاست و امنیت، اقناع‌کننده نمی‌باشد. زیرا مفهوم یاد شده کمتر از حد معمول خود شناسانده شده است. (۶)

از سوی دیگر، اگر اینگونه اقدام‌ها به گونه‌ای اتخاذ شوند که مستلزم بکارگیری اقدام نظامی و اعمال خشونت بدنی باشند، در آن صورت، تفاوت آن با دیدگاه‌های سنتی در مورد امنیت نسبتاً کم‌رنگ می‌شود و به یک دیدگاه متفاوت در خصوص «منطقه‌گرایی نوین» همانگونه که نمونه بارز آن منطقه دریای بالتیک و یا اتحادیه اروپا می‌باشد، بر اثر شکل‌های قبلی خود به تفکیک مرزهای سیال بیشتر و بر حسب ترکیب و تلفیق با ویژگیهای کارکردی ادعاهای متعالی در مورد حق حاکمیت و وابستگی از یکدیگر تفکیک می‌شوند. در ضمن، امنیت نوین از بسیاری جهات در خود یک نوع تقسیم بندی افقی را حفظ می‌کند. اما این مسئله در مقایسه با رژیم برقراری امنیت سنتی در حد بسیار کمتری فراگیر می‌باشد و اغلب نیز به نظر می‌رسد در شرایط محیط محلی در حیطه فضایی که به طور اعم به وسیله رژیم فراامنیتی مشخص می‌شود، خود را نشان می‌دهد و اکنون دیگر بر طبق مرزهای سرزمینی محض مشخص نمی‌شوند.

رژیم فراامنیتی آشکارا به منزله رژیمی بلامنازع نمی‌باشد. هیچگونه کم کاری در تضعیف آن از طریق گفت‌وگو درباره «تهدیدهایی خارج از قلمرو سرزمینی» و «خطرات جهانی» وجود ندارد، به گونه‌ای که فرآیندهای برقراری امنیت خشونت‌آمیز نیز هنوز متوقف نشده است تا همچنان به صورت یک منشاء نگرانی بنیادین و مرتبط مطرح باشد. هدف از اینگونه کوشش‌ها، کم کردن تأثیرات ناشی از فقدان امنیت به وسیله تقویت و تحکیم جایگاه امنیت جدید به عنوان یک مبحث ساختاری است.

با این اوصاف، اینگونه تلاش‌ها نظیر آثار جنگ طلبانه مربوط به کشمکش‌ها توسط «ساموئل پی. هانتینگتون» (۱۹۹۶) درباره برخورد تمدن‌ها درصدد بود تا سیمای بنیادین آینده نظام بین‌الملل، گفت‌وگو درباره «ظهور هرج و مرج» و یا کوشش‌های گوناگون به منظور جلوه‌گر ساختن تروریسم بین‌الملل به منزله یک خطر گسترده و عمیق را ترسیم سازد که این کوشش‌ها دست کم تاکنون با موفقیت اندکی همراه بوده است.



به نظر می‌رسد آرمان دستیابی به یک جامعه بین‌المللی گسترده‌تر آنچنان نیرومند می‌باشد که حتی صحبت از امنیت تا به آن حد و اندازه که فضا و فرصتی برای برگزاری چنین گفتمان باقی مانده باشد، بایستی مورد تجدیدنظر قرار گیرد. از این رو اصطلاحاتی نظیر امنیت «مشترک» یا «مبتنی بر همکاری» پدید آمده است. امنیت بر طبق این بحث، اکنون دیگر به عنوان چیزی نیست که به روابط خصمانه بین قلمرو کشورهای گوناگون در حیطه یک فضای گسترده‌ای از قلمرو خارجی و داخلی مشخص مربوط شود، بلکه به سیاست‌هایی اشاره می‌کند که اینگونه موجودیت‌ها را در میان خطوط فاصل در تلاش به منظور خنثی کردن برخی از خطرهای خاص، در موقعیت‌های جغرافیایی خاص، که در حاشیه‌های نظام بین‌الملل تحت سلطه فرامنیتی قرار دارند، باهم متحد می‌سازد.

واژه‌های «مشترک» یا «مبتنی بر همکاری» تأییدکننده این مطلب است که کوشش اساسی در حیطه نظام بین‌المللی فراتر از منزله کوششی برای تفوق بر پدیده فقدان امنیت است. با ایجاد شدن چنین وضعیتی، هدف از کوشش‌ها این است که به وسیله تلاش‌های مشترک، این نوع قلمرو را گسترش دهیم. امنیت همچنان درباره ترسیم خطوط مرزی نیز مطرح می‌باشد و ممکن است مستلزم به کارگیری ابزار خشونت به شکل مثلاً مداخلات نظامی باشد. اما مرزبندی بر طبق شیوه و روشی نسبتاً متفاوت به وقوع می‌پیوندد.

امنیت درباره اجتناب از روابط منفی پیشین در اثر تیره شدن مجدد روابط به وسیله کوشش در باقی نگه داشتن درگیری‌های به جا مانده به شکل محصور شده است. با این هدف که آنها قلمرو کلی همکاری را نابجا محدود نکنند. مفهوم مزبور، اکنون دیگر درباره دوستان در برابر دشمنان (در شرایط مساوی با یکدیگر) صدق نمی‌کند، بلکه درباره دوستان به عنوان یک قاعده و در مورد دشمنان به منزله یک استثناء به کار می‌رود.

موارد نخست، موارد دوم را در چارچوب پیوندها و مناسبات، به وسیله خنثی کردن گرایش‌هایی که ممکن است رابطه امنیت‌زدایی شده آنها را به خطر افکند، حفظ می‌نماید. دولت-ملت‌ها به عنوان مراجع، از این قاعده و قانون مستثنی نیستند و در میان تاریکی به حال خود نگه داشته نمی‌شوند، بلکه برای آنها در چنین کوششی، نقش معینی فراهم می‌گردد که خود به منزله نشانه‌ای از این نکته است که جهانی سازی نبایستی در مسیر برخورد وحشتناک با موجودیت‌های سیاسی ایجاد شده قرار داشته باشد.

با این اوصاف، در خصوص رژیم فرا امنیتی، اختلاف به طور روزافزون به صورت یک وضعیت و حالت عادی وجود دارد. هر کسی می‌تواند از یک تغییر عقلانی یا یک تغییر در زمینه «صحبت از امنیت» سخن بگوید، به این معنا که چنین مسأله‌ای مورد بحث قرار نگیرد زیرا گفت‌وگو در مورد «جوامع امنیتی» می‌تواند آدمی را به باور این مطلب رهنمون سازد که در نهایت، فرآیند ایجاد امنیت در زمینه روابط بین‌الملل قرین موفقیت گردیده است. در عوض، یک چنین مجادله‌ای از قلم افتاده است.

هنگامی که جهانی‌سازی، امنیت سازی را در وهله نخست کار قرار دهد، موثر واقع نمی‌شود. این پدیده به منزله یک گفتمان درباره بازارها، رسانه‌ها، فناوری و موضوعات دیگری از این دست است که به منظور متحد ساختن، تدارک دیده شده است، نه برای ایجاد تفرقه و تشتت. دوم اینکه کوشش‌های مربوط به ایجاد امنیت، زمانی که چنین کوشش‌هایی رخ دهند، از نظر ماهیت متفاوت هستند. اینگونه کوشش‌ها اکنون دیگر به صورت انحصاری و اختصاصی، بهم وابسته نمی‌باشند، آنگونه که در چارچوب نظام نوین برای کشور و اصل حاکمیت مصداق داشته باشد، بلکه به شیوه‌ای کلی‌تر گسترش پیدا می‌کنند. این گونه کوشش‌های ایجاد امنیت، همانگونه که قبلاً متذکر شدیم، کمتر با یک نوع خشونت آشکار مرتبط می‌باشند.

اما حتی در آن حد و اندازه‌ای که نظام بین‌الملل فرانویگرا بر حسب رژیم فرا امنیتی مشخص می‌شود، این به مثابه نظامی نیست که از مرحله ناامنی بر اثر کوشش‌های موفقیت‌آمیز امنیت‌زدایی، تحت چاره‌جویی قرار گرفته باشد. این پدیده درباره فایق آمدن بر یک تفرقه و تشتت در میان دشمنان و دوستان بر اثر گسترش دادن قلمرو داخلی فاقد امنیت یعنی قلمرو دوستان و همچنین پوشش دادن قلمرو خارجی در روابط بین کشورها نیست. این امر در نشان دادن یک نوع وقفه در ایجاد و گسترش چنین گروه‌های اقماری، در شروع کار از برقراری امنیت کمتری برخوردار است.

اما مهم‌تر از همه این که، تقسیم‌بندی مبتنی بر امنیت- ناامنی در زمینه امنیت نظام سنتی (و تا اندازه‌ای نیز در زمینه امنیت نوین) با الگوهای نوظهور پدیده فرا امنیتی مرتبط و متناظر نمی‌باشد. بلکه مورد اخیر، برحسب شیوه‌های ایجاد فرآیندهای امنیتی عمودی و متقاطع مشخص می‌شود که اینگونه موارد، امنیت در قلمروهای کارکردی بروز و ظهور پیدا می‌کنند و مستلزم توسل و خشونت به عنوان اقدام در وضعیت فوق‌العاده در موارد تهدید می‌باشد که چنین اقدامی براساس ایجاد امنیت سنتی و جدید

شناخته می‌شود.

این سخن همچنین به طور ضمنی بیانگر این است که امنیت‌زدایی معنا و مفهوم متفاوتی پیدا می‌کند. این مفهوم در مورد نظام نوین به منزله کوششی برای غلبه بر همین ویژگی توصیف‌کننده نظام مزبور (و لذا تا تشکیل دادن هسته مرکزی بحث مربوط به واقع‌گرایی سیاسی نشان داده است که مبادرت به چنین کاری، از نظر دارا بودن اعتبار قابل ملاحظه‌ای امری ناممکن است). به منظور اینکه چنین حرکتی قرین موفقیت باشد، یک قلمرو (هرج و مرج بین‌المللی توأم با نا امنی) بایستی با قلمرو دیگر (ناامنی قلمرو داخلی) تعویض شود. تقسیم‌بندی افقی به این معنا بود که براساس یک مبنای سرزمینی فقط یکی از آن دو قلمرو می‌تواند وجود داشته باشد و گرنه آنها بایستی به گونه‌ای روشن و آشکار از هم تفکیک شوند.

برخلاف این تعریف، امنیت‌زدایی و فرآیند ایجاد امنیت در حیطه یک نظام مشخص شده برحسب رژیم فرا امنیتی تقریباً گام‌های نسبتاً عادی را در این راه تشکیل می‌دهند و می‌توانند بدون اینکه هرگونه خطوط اشتباه نظام‌مند در میان آن در هم شکسته شود، به پیش بروند. بیش از همه، از نظر ویژگی‌های مشخصه، رابطه مراجع گوناگون در برابر امنیت نیز از قبل معین و مشخص نمی‌باشد. ممکن است آنها به منزله موضوعات ارجاعی در فرآیندهای ایجاد امنیت به کار گرفته شوند یا نشوند، در حالی که در رژیم حقوقی مبتنی بر امنیت سنتی، فرآیند ایجاد امنیت به طور اختصاصی با شبکه دولت - ملت مرتبط بود.

اما نظام فرانوگرایی نه تنها به وسیله فرا امنیتی مشخص می‌شود، بلکه همچنین دربردارنده امنیت نوین نیز می‌باشد. ویژگی فراگیر این نظام این است که مرزهای سرزمینی بلامنازع پیشین در شرایط محیطی و موقعیتی ناشی از حالت جهانی سازی - محلی سازی به صورت بی‌ثبات درمی‌آیند که این امر واکنش‌های متفاوتی را بر می‌انگیزد که ما آنها را در همین بخش مطرح ساخته‌ایم. با این اوصاف، از بسیاری جهات دیگر، امنیت نوین به امنیت سنتی نزدیکتر است تا به مرحله فرا امنیتی، این ویژگی، مرزهای دقیق داخلی و یا خارجی را حفظ می‌کند که این مرزها به وسیله فرآیندهای ایجاد امنیت خشونت‌آمیز تقویت و تحکیم پیدا می‌کنند. (۷)

امنیت‌زدایی به طور عمده یک فرآیند افقی باقی می‌ماند و از مصادیق استثناء در قاعده به شمار می‌آید. بنابراین، امنیت جدید به منزله بخشی از فرآیند تضعیف مرزهای مشخص در نظام نوین است، اما

مشخصه‌های فرانوگرایی آن، به شدت با جستجوی نوین برای یافتن ذهنیت حاکم و با نتیجه کاوش و جستجو برای ترسیم مرزها عجین شده است. با این اوصاف، برخلاف امنیت سنتی، موضوعات مرجع گسترش می‌یابند و لذا، تمایز و تفکیک افقی نیز دیگر در اطراف یک شیوه منفرد برای نشان قلمرو داخلی و خارجی همگرایی پیدا نمی‌کند.

البته تأسف خوردن بر مرحله نوگرایی در برابر فرانوگرایی، نشان‌دهنده نوعی سادگی و یک نوع تمامیت‌خواهی نابجا در شرایط حاکم به شمار می‌رود. دسته‌بندی‌های ما در مورد مفاهیم سنتی، نوین و فرامینتی، به یک تعمیم فراگیر درباره یک محیط دارای جنبه‌های متعدد می‌انجامد. اما می‌تواند در روشن ساختن برخی وجود اختلاف اساسی متضمن برخی فواید و محسنات نیز باشد. این امر مشخص می‌سازد که نظام نوین حاکم بر روابط بین‌الملل بر شالوده امنیت به عنوان یک بحث و برهان مرزبندی استوار است که به طور تلویحی نیز بیانگر خشونت است و به دولت-ملت‌های سرزمینی اشاره می‌کند. در حالی که مرززدایی به منزله یکی از مشخصه‌های ذاتی نظام فرانوگرایی تضعیف‌کننده نقش بنیادینی است که اینگونه فرآیندهای برقراری امنیت قبلاً دارای آن نقش بودند. بنابراین ترفندهای برقراری امنیت بر طبق یک رژیم امنیتی پاسخگوی یک محیط بسیار متفاوت با استفاده از اصول بنیادین متفاوت است.

تقسیم‌بندی‌های رژیم، همچنان به صورت افقی هستند، آنها به قلمرو خارجی دارای امنیت قلمرو داخلی فاقد امنیت تقسیم می‌شوند. با این اوصاف، هیچکدام از این تقسیمات نیز وضعیت بلامنازع را که تقسیم‌بندی داخلی و یا خارجی در نظام نوین امنیت سنتی، دارای آن ویژگی بودند، به دست نمی‌آورد. بنابراین به جای یک خط فاصل منفرد، خطوط فاصل متعددی وجود دارند که هیچکدام از آنها موفق به سلطه بر شکل مزبور نمی‌شود. با توجه به اینگونه قلمروهای همپوشانی‌کننده، مرتبط ساختن امنیت زدایی با یک نوع جهت‌گیری خاص، سخت و دشوار می‌گردد.

در امنیت سنتی، دو نوع قلمرو مرزبندی شده مشخص از امنیت (در سطح بین‌المللی) و عدم امنیت (در سطح داخلی) را مشاهده می‌کنیم و این فرآیند در رژیم فرامینتی دارای پیچیدگی بیشتری می‌گردد. در اینجا تقسیم امنیت و ناامنی در میان تقسیم‌بندی قلمرو جهانی-محلی تسری پیدا می‌کند و آنها را با هم مرتبط می‌سازد، به جای اینکه آنها را از یکدیگر منفک و متمایز می‌سازد. بنابراین امنیت‌زدایی به

\_\_\_\_\_ بررسی نقش واقعه ۱۱ سپتامبر بر وضعیت امنیت و حقوق بشر کشورهای در حال... ◇

منزله تلاشی در زمینه گسترش قلمروی فاقد امنیت در میان تقسیمات افقی مبدل می‌شود و در نهایت به امنیت جدید می‌انجامد. (۸)

ب. مطالعات امنیت پس از ۱۱ سپتامبر

اقدامات تروریستی علیه مرکز تجارت جهانی در نیویورک و پنتاگون در واشنگتن دی‌سی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و اقدامات متقابل ایالات متحده علیه رژیم طالبان در افغانستان، موضوع در زمره مهم-ترین رخدادهای ژئوپولیتیک در زمان ما است. همچون رخدادهای مهم مشابه در تاریخ ۱۱ سپتامبر تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر مفهوم و اعمال امنیت امنیت خواهد داشت. تأثیرات ۱۱ سپتامبر را از حیث مباحث امنیتی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نقاط عطف بحث امنیت در روابط با حادثه ۱۱ سپتامبر در تحولات ذیل قرار می‌گیرد.

الف- تهدید همه جانبه جدید تروریسم و ابزار جدید جنگ علیه تروریسم.

ب- سلطه استراتژیک ایالات متحده و تأثیرات آن بر ثبات بین‌المللی. (بالانس نظام بین‌الملل)

ج- تأثیرات بر ایده «جنگ تمدن‌ها»

د- ارتباط بین نظام‌های سیاسی داخلی و امنیت بین‌المللی.

و- تغییر از «امنیت انسانی» به «امنیت سرزمینی».

(۱) تهدید جدید و ابزارهای جدید

امنیت در دریاان ترین شکل خود با کاهش و افزایش آسیب‌پذیری نسبت به تهدیدات ارتباط پیدا می‌کند. بیش از همه داستان‌های قبل، حملات ۱۱ سپتامبر آسیب‌پذیری کشورها به خطر جدید تروریسم فرا ملیتی و پست‌مدرن را به نمایش گذاشت. در حالی که تروریسم با مطالعات امنیتی بیگانه نیست، تعداد زیادی از دانشمندان مطالعات امنیت، در حال تمرکز برای معنی‌کردن طبیعت و ابعاد این «تهدید» هستند. یکی از واضح‌ترین توصیفات در مورد شکل و عظمت این خطر توسط جورج یثو وزیر تجارت و صنایع سنگاپور در کلمات ذیل بیان شد:

«تروریسم جدید ماهیت متفاوتی دارد. در یک جنگ داخلی، تهدید سخت‌تر است چون که از درون است. تروریسم با همان تکنولوژی‌هایی که اقتصاد جهانی را بوجود آورد، جهانی شده است. تروریسم

فعلی از شبه نظامیانی که در مناطق روستایی پنهان شده و گاه و بیگاه حملاتی به شهرها می‌کنند، تشکیل نشده، بلکه اقدام می‌کند و از محیط‌های چند نژادی و چند مذهبی تقویت می‌شود. از مسافرت هوایی و اینترنت استفاده می‌کند. از کدها و مرزها برای پنهان ساختن ارتباطات داخلی‌اش استفاده می‌کند. بدتر از همه، اعضای آن آماده‌اند تا برای هدف خود بمیرند.»

حملات ۱۱ سپتامبر با حمله به قلب قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا به یک نقطه عطف در روابط بین‌المللی تبدیل شد. این حملات احساس آمریکا مبنی بر اینکه به حملات غیرهسته‌ای خارجی آسیب‌ناپذیر می‌باشد را برای همیشه خاتمه داد. در حالی که تروریست‌ها قبلاً نیز جان و مال آمریکایی‌ها را هدف قرار داده بودند، تعداد کمی انتظار داشتند چنین اقدام‌هایی با این بزرگی در خاک آمریکا رخ دهد. در عین توجه به آسیب‌پذیری ایالات متحده نسبت به تهدید تروریستی، ۱۱ سپتامبر راه ایالات متحده را هموار ساخت تا سلطه بدون شائبه خود بر توازن نظامی جهان را به نمایش بگذارد. درس‌های جنگ افغانستان احتمالاً توجه بسیاری از تحلیل‌گران استراتژیک را به خود جلب نمود. (۹)

قبل از آغاز جنگ در افغانستان، بسیاری از کارشناسان اظهار عقیده کرده بودند که جنگ علیه طالبان بدون پیروزی خواهد بود و نباید به آن دست یازید. چگونه ایالات متحده می‌توانست جنگی را ببرد که هدف تا این اندازه موهوم و غیرقابل شناخت بود؟ آیا تاریخ افغانستان تحقیر نیروهای خارجی را نشان نمی‌داد؟ اما افغانستان نمایش جالبی از «روش جدید جنگی آمریکا» ارائه کرد. این روش جنگ کردن به ۳ ابزار اصلی تکیه دارد. اولین ابزار سیستم‌های تسلیحاتی است که می‌تواند از فاصله‌های بی‌نهایت طولانی ارسال شود. دوم توانایی چنین سلاح‌هایی برای زدن هدف‌ها با نهایت دقت است. سومین و مهم‌ترین توانایی نیروهای آمریکایی برای آزمایش کردن و استفاده عملیاتی از مقدار قابل توجهی از اطلاعات مربوط به هدف در زمین، هوا و فضا می‌باشد. در این روش جنگی، نیروهای هوایی با حمایت نیروهای ویژه نقطه‌یابی هدف، هواپیماهای اکتشافی و ماهواره‌های عکسبرداری با سیستم‌های الکترونیکی که قابلیت عکسبرداری در شب و هوای ابری را دارد، نقش مهمی بازی می‌کنند. این روش جدید جنگ کردن آمریکایی همچنین بسیار «هوشمندانه» است. در جنگ خلیج فارس تنها ۱۰ درصد از

بررسی نقش واقعه ۱۱ سپتامبر بر وضعیت امنیت و حقوق بشر کشورهای در حال... ◇

بمبها دقیقاً به هدف اصابت کرد و با استفاده از لیزر یا ماهواره‌های تعیین موقعیت<sup>۱</sup> هدف را می‌زد. در جنگ افغانستان ۹۰ درصد بمبها به اهداف اصابت کردند. مهم‌ترین اسلحه دقیق در جنگ خلیج فارس موشک کروز بود که هر کدام ۱ میلیون دلار قیمت داشت. در افغانستان مهم‌ترین اسلحه جنگ هوایی یک کیت بود به نام «اسلحه حمله مستقیم مشترک» که می‌توانست با وصل به GPS بمب‌های هوشمند را از فاصله ۱۶ کیلومتری از هواپیما به هدف شلیک کند. قیمت این سیستم ۱۸ هزار دلار است.

در درس گرفتن از قدرت نظامی ایالات متحده از تجربه افغانستان باید محتاط بود. افغانستان پوشش جنگل نداشت. اگر حمله زمینی بی‌امان ائتلاف شمال نبود سقوط طالبان به این فوریت اتفاق نمی‌افتاد. ایالات متحده احتمالاً از این امتیازات در دیگر صحنه‌های درگیری همچون شرق آسیا برخوردار نخواهد بود. دستاوردهای نظامی آمریکا با گسترش منافع استراتژیک آن همراه است. ۱۱ سپتامبر موجب تفکر مجدد در مورد اهمیت استراتژیک نمایش‌های منطقه‌ای برای استراتژی کلان ایالات متحده می‌باشد. در حالی که اهمیت خاورمیانه به عنوان بخشی از منافع حیاتی آمریکا تأیید شده است. جنوب آسیا اکنون در استراتژی کلان ایالات متحده نقش بالاتری نسبت به گذشته پیدا می‌کند. علاوه بر این دخالت استراتژی آمریکا در جنوب شرقی آسیا تقویت شده است.

## ۲) تک قطبی گرای و یکجانبه‌گرایی

دانشمندان مطالعات امنیت مدت زیادی است بحث می‌کنند که چگونه توزیع قدرت در نظام بین-المللی صلح و ثبات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در دوران جنگ سرد بسیاری از دانشمندان، دکترین نئورئالیستی کنت والتز<sup>۲</sup> مبنی بر اینکه نظام‌های دوقطبی (همچون دوران جنگ سرد) احتمالاً با ثبات‌تر از نظام‌های چند قطبی (همچون دوران قرن نوزدهم) هستند را مورد چالش قرار داده‌اند. با این وجود این نظر نمی‌تواند هنگامی که جنگ سرد پایان یافته، تست شود زیرا دوران بعد از جنگ سرد به واقع یک «لحظه تک قطبی» شد که حالا به دوران تک قطبی از نوع هژمونی دستوری تبدیل شده است. بنابراین بحث‌های اخیر در مورد توازن قدرت، حول تأثیرات تفوق استراتژیک آمریکا بر روی نظم جهانی انجام می‌شود. ۱۱ سپتامبر ممکن است مقداری آتش، برای کسانی که معتقدند که نظام تک قطبی جهانی به

<sup>۱</sup> - GPS

<sup>۲</sup> - Kenneth Waltz

صلح و ثبات بین‌المللی می‌انجامد، فراهم کند. بطور مثال دخالت تشدید یافته استراتژیک آمریکا در جنوب شرقی آسیا برای مقابله با تروریسم، بوسیله بسیاری دولت‌های منطقه، اگر نه کل مردم آنها، به عنوان یک نیروی مثبت در ثبات منطقه‌ای تلقی می‌شود. هژمونی آمریکا آنچنان تقویت شده که این کشور در درگیری‌های منطقه‌ای به عنوان یک فاکتور مهم عمل می‌کند. به طور مثال آمریکا با استفاده از نفوذش بر هند و پاکستان، توانایی بی‌سابقه‌ای برای محدود سازی رقابت آنان که یکی از خطرناکترین دعواها در آسیا و جهان است، بدست آورده است. (۱۰)

در گذشته، هژمونی، ایالات متحده را از اقدام در چارچوب چند جانبه‌گرایی باز نداشت. این ایالات متحده پیروز از جنگ جهانی دوم بود که بر ریاست دوران نهاد چند جانبه‌سازی (شامل سازمان ملل متحد و نهادهای برتون وودز) تکیه زد. این پایه تئوری «ثبات هژمونیک» شد که این مفهوم را که یک سلطه‌گر چگونه می‌تواند با پرداخت هزینه‌ها و ارائه چیزهای خوب در زمینه‌های حیاتی (همچون تجارت آزاد و امنیت) نظم جهانی را ارتقاء بدهد، تئوریزه کرد. اما ارتباط مثبت بین هژمونی و همکاری چند جانبه می‌تواند در جهان پس از ۱۱ سپتامبر به چالش کشیده شود، این از برخورد ایالات متحده نسبت به ایجاد ائتلاف در جریان جنگ افغانستان مشهود است.

جورج دبلیو بوش با عدم پاسخ به امیدها و خواسته‌های اولیه برای تعهد جدید به چند جانبه‌گرایی، رهیافت «نظم نوین جهانی» که پدرش علیه صدام حسین در سال ۱۹۹۰ بکار برده بود را مجدداً مطرح نکرد. به جای امنیت جمعی، ایالات متحده به حق ملی دفاع از خود تحت مشور ملل متحد استناد کرد تا مجوز صریح شورای امنیت برای مقابله نظامی را دور بزند. با درس گرفتن از کوزوو، جایی که ائتلاف جنگ به بار نشسته بود، ایالات متحده همچنین دخالت مستقیم ناتو را طلب نکرد، با وجود آنکه ائتلاف برای اولین بار در تاریخ خود دفاع جمعی را در حمایت از ایالات متحده پیش‌بینی کرده بود. در حالی که جامعه بین‌المللی به طور کلی از موضع ایالات متحده حمایت می‌کرد، هر یک از متحدین اصلی منطقه - ای آمریکا چیزی را در مقابل حمایت از ایالات متحده درخواست کرده بودند. (بر خلاف وضعیت جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱ که ایالات متحده، متحدین خود بویژه ژاپن و آلمان را متقاعد کرد تا بیشتر هزینه‌های جنگ را بپردازند.) چین و روسیه به سرعت فشار آوردند تا آمریکا به این تفاهم برسد که درگیری‌های داخلی به عنوان یک موضوع تروریستی دیده شود تا یک موضوع حقوق بشری، هند از حمایت



آمریکا در جنگ خود علیه تروریسم منتسب به شبه نظامیان کشمیری مورد حمایت پاکستان برخوردار شد.

آنهایی که بحث می‌کنند که یک ساختار قدرت جهانی تک قطبی لزوماً به روابط با ثبات ابر قدرت نخواهد انجامید، بویژه بررسی روند روابط ابرقدرت را از ۱۱ سپتامبر به بعد جالب خواهند یافت. جنگ اصلاح کمی در روابط ابرقدرت ایجاد کرد. ولی در اینجا نیز بذر مخالفت از قبل رویت بود. گرمی روابط ایالات متحده و روسیه که از هواداری و حمایت پوتین از ایالات متحده ناشی می‌شد، از ورود نیروهای روسی به افغانستان بلافاصله پس از آزادی از طالبان جلوگیری نکرد. حملات تروریستی توجه‌ها را از تنش‌های چین-آمریکا پس از اینکه چین از مبارزه ایالات متحده علیه تروریسم حمایت کرد، منحرف نمود. اما آسیب‌پذیری چین در تنگه تایوان می‌توانست با ظهور قدرت ایالات متحده در افغانستان وخیم‌تر شود. پکن نمی‌توانست از اقدام عجولانه دولت ژاپن برای تصویب رساندن لایحه‌ای برای قادر ساختن نیروی دریایی آن کشور (در یک نقش حمایت کننده) برای ورود به آب‌های اقیانوس هند برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم خوشحال باشد. در اروپا در حالی که حمایت بریتانیا و اروپای غربی از ایالات متحده همانگونه که پیش بینی می‌شد، در راه بود، دولت بلر احتمالاً با حمایت استثنائاً قوی از دولت بوش همگان را شگفت زده کرد.

جنگ در افغانستان آثار متعددی بر تئوری ائتلاف‌ها دارد. اول یک شکل ائتلاف مهم بوضوح ایجاد شد. ائتلاف‌ها معمولاً در مقابل خطرات مشترک شکل می‌گیرند. در سرتاسر جهان، شبکه‌های تروریستی فراامنیتی به عنوان تهدیدی مشترک علیه کشورهایی که می‌توانند شبکه‌های جدیدی از همکاری امنیتی را ایجاد کنند، در حال شکل‌گیری هستند. در حالی که هیچ ائتلاف رسمی در جنوب شرقی آسیا در حال ایجاد نیست، تهدید تروریستی در مالزی، سنگاپور، اندونزی و فیلیپین منجر به تشکیل اولین جلسه چند جانبه روسای سازمان‌های اطلاعاتی دفاعی این کشورها شده است.

در عین حال ۱۱ سپتامبر می‌تواند اثرات نگران کننده‌ای بر ائتلاف‌ها داشته باشد. این رخداد شکاف روبه رشد در تکنولوژی نظامی بین ایالات متحده و متحدین اروپایی‌اش را که از شکاف سیاسی بر مسئله فلسطین و اقدام پیشنهادی ایالات متحده علیه عراق ایجاد شده، عمده‌تر کرد. تفوق تکنولوژیک ایالات متحده ایجاد ائتلاف‌های غیرمساوی را باعث می‌شود و استراتژی عملیاتی متقابل در اروپا و شرق

آسیا بین ایالات متحده و نیروهای ائتلاف را مشکل می‌سازد. این ممکن است یک موضوع ارزشمند برای کارشناسانی باشد که بر روی ائتلاف‌ها کار می‌کنند و علل انحلال و تبدیل ائتلاف‌ها را بررسی می‌کنند. (۱۱)

۳) درگیری فرهنگی: مابین یا درون ؟

در دهه ۱۹۹۰ نظریه ساموئل هانتینگتون در خصوص جنگ تمدن‌ها با جلب توجهات به فرهنگ و هویت به عنوان منبع درگیری، تأثیرات زیادی بر دستور کار مطالعات امنیت گذاشت. این نظریه همچنین تبدیل به نقطه اصلی اختلاف و مجادله شد. حملات ۱۱ سپتامبر و عکس‌العمل بین‌المللی تست خوبی از این نظریه ارائه داد. این که چقدر این نظریه درست است، توسط متخصصین مطالعات امنیت و سیاستمداران سراسر جهان بسیار مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ساموئل هانتینگتون در مقاله‌ای در مجله نیوزویک بحث می‌کند که «عکس‌العمل‌ها نسبت به ۱۱ سپتامبر و پاسخ آمریکا دقیقاً در راستای خطوط تمدنی بوده است». اما شواهدی که از آسیا می‌رسد، طور دیگری حکایت می‌کند، حداقل در جایی که به پاسخ دولت‌ها مربوط می‌شود. هانتینگتون ارزیابی می‌کند که دولت‌ها و مردم کشورهای غربی «قاطعانه حامی» ایالات متحده بوده و تعهداتی برای پیوستن به جنگ علیه تروریسم به عمل آوردند، این دولت‌های هند و پاکستان بودند که اول از همه تسهیلات نظامی به ایالات متحده را پیشنهاد دادند. پاکستان یک کشور مسلمان ثابت کرد که یک حلقه حیاتی ارتباطی در زنجیره لجستیکی بود که پیروزی ایالات متحده علیه طالبان را تضمین کرد. (۱۲)

دولت‌ها از جمله آن‌هایی که بر ملل اسلامی حکومت می‌کنند، نه تنها حملات تروریستی علیه ایالات متحده را محکوم کردند، بلکه بسیاری از آنها حق مقابله به مثل علیه طالبان را به رسمیت شناختند. دولت‌های مسلمان آسیای میانه، با ارائه کمک‌های مادی و همکاری‌های لجستیکی به ایالات متحده خطر عکس‌العمل عموم مردم را پذیرفتند. از عربستان سعودی تا پاکستان، از ایران تا اندونزی ملل اسلامی از خدا پرستی نوع اسامه بن لادن فاصله گرفتند. مشرف تندورهای کشور خود را به خاطر انتساب نام بد به اسلام و مخدوش کردن وجهه بنیان‌گذار پاکستان جدید، محمدعلی جناح محکوم ساخت. ایران که برای دهه‌ها انقلابیون مسلمان را به جهاد علیه «شیطان بزرگ» فرا می‌خواند، هیچ تلاشی برای پنهان ساختن محکومیت اسلام طالبانی به عمل نیاورد.

در پاسخ به ۱۱ سپتامبر کشورها بیشتر به عنوان کشور عمل کردند تا به عنوان تمدن‌ها، از هندوهای هندی تا مسلمانان اندونزیایی از بودایی تا بلندی تا کاتولیک فیلیپینی، پاسخ دولت‌ها یکسان بود. از آن‌ها خواسته شد تا بین ایالات متحده و تروریست‌ها یکی را انتخاب کنند، آنها به اتفاق کنار واشنگتن ایستادند. آنها این موضع را علی‌رغم تحفظ‌ها در مورد حمایت ایالات متحده از اسرائیل، نگرانی‌ها در مورد تلفات غیر نظامیان در جنگ افغانستان و سوء برداشت از تسلط نظامی و اقتصادی آمریکا بر دنیا اتخاذ نمودند و آنها این موضع را علی‌رغم تصمیم دولت بوش برای تغییر سریع به چند جانبه‌گرایی و ایجاد ائتلاف اتخاذ کردند.

اینکه چرا دولت‌ها اینگونه اقدام کردند بیشتر به پراگماتیسم و اصول برمی‌گردد تا مشخصات و پیشینه فرهنگی و تمدنی، منافع ملی، امنیت رژیم، اصول مدرن رفتار بین‌المللی قبل از احساسات و هویت مذهبی گذاشته شد. بطور مثال پاکستان، به شدت نیاز به کمک آمریکا و شناسایی دوفاکتوی آمریکا از رژیم نظامی‌اش داشت. اندونزی که حمایتش به عنوان دارنده بیشترین جمعیت در میان کشورهای اسلامی، بسیار برای مشروعیت مبارزه ایالات متحده علیه تروریسم حیاتی بود، هم حمایت سیاسی و هم حمایت اقتصادی برای دموکراسی نوپای خود دریافت کرد. رژیم سعودی که به همراه پاکستان، طالبان را ایجاد کرده بودند، صرفاً درس‌های وابستگی امنیتی خویش به ایالات متحده را دنبال کرد. ایران فرصتی دید که از شریک رژیم غیر دوست در همسایگی‌اش خلاص شود و نفوذ خویش را به ورای مرزهای شرقی‌اش گسترش دهد.

برای برخی دولت‌ها نگرانی‌های مربوط به ثبات داخلی و امنیت رژیم به جا بود. در مردود شمردن اعلام جهاد بوسیله طالبان و حامیان آن، برخی کشورهای اسلامی بر اساس منافع خود و برخی بر اساس اصول خود عمل کردند ولی بیشتر آنان بر اساس ترکیبی از هر دو عمل کردند. بسیاری از کشورها حمله ایالات متحده را به عنوان اعمال حق دفاع از خود تحت ماده ۵۱ منشور ملل متحد شناسایی کردند. آنها به طالبان که تروریسم را به عنوان سلاح مشروع مستضعفین علیه امپریالیست جبار، ضد اسلام و پر قدرت مطرح ساخت، همین حق را ندادند. ترکیبی از منافع ملی و منافع مشترک اساس روابط بین-المللی است. مذهب و تمدن جایگزین پراگماتیسم، منافع و اصول در روابط بین‌المللی نمی‌شود.

نهایتاً نظریه جنگ تمدن‌ها پس از ۱۱ سپتامبر بوسیله آنهایی که حملات تروریستی و پاسخ جامعه

بی‌المللی به آن را به عنوان جنگ درون تمدن (اسلام) می‌دانند به چالش کشیده شده است. شاید این نظر اعتبار بیشتری داشته باشد. نه تنها دولت‌های جهان بطور نزدیک با یکدیگر علیه تهدید تروریسم فراملی همکاری کردند، بلکه انسجام داخلی در کشورهای چند قومیتی (همچون اندونزی، مالزی و سنگاپور) در مقابل این چالش ایستادگی کردند. تمامی اینها ممکن است برای حذف رقابت‌های سنتی ژئوپولیتیک بین کشورها یا درگیری‌های فرهنگی در داخل کشورها کافی نباشد. اما پاسخ بین‌المللی به ۱۱ سپتامبر تا حدودی در جهت بی‌اعتبار سازی نظریه جنگ تمدن‌ها حرکت کرده است. آنهایی که به نظریه جنگ داخلی تمدن اعتقاد دارند می‌توانند از عکس‌العمل و ارزیابی‌های پراکنده توسط برخی از دولت‌ها و مردم به ۱۱ سپتامبر برای نظریه خود حمایت جلب کنند. در سرتاسر کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی، مالزی، پاکستان و اندونزی جوامع هواداری و حمایت کمتری به ایالات متحده در مقایسه با دولت‌های خویش نشان دادند و بسیاری از این خشم عمومی به سمت دولت‌های خودشان به ویژه آنهایی که کنار ایالات متحده ایستاده بودند یا به قدر کافی اقدام نظامی ایالات متحده در افغانستان را محکوم ساخته بودند، هدایت شد. حمایت بی‌چون و چرای آمریکا از اسرائیل، نشان دادن تفاهم و حمایت از آمریکا توسط دولت‌های اسلامی را بسیار مشکل ساخت. خانم مگاواتی رئیس‌جمهور اندونزی یک بازدید علنی از کاخ سفید به عمل آورد تا با ایالات متحده همبستگی نشان دهد. اما عدم تأیید داخلی این موضوع بسیار زود وی را مجبور ساخت تا حمله ایالات متحده به افغانستان را به باد انتقاد گیرد. فشار داخلی همچنین توضیح می‌دهد چرا ماهاتیر محمد نخست‌وزیر مالزی هنگامی که مسافرت اتباع کشور خود به افغانستان برای پیوستن به جنگجویان طالبان را مشکل ساخت، به مبارزه نظامی ایالات متحده در افغانستان نیز حمله کرد. بنابراین جنگ علیه ترور هنگامی که به ارتباط بین دولت‌ها و اتباعشان برمی‌گردد قاطعانه‌تر از هنگامی خواهد شد که به روابط بین‌المللی بر می‌گردد. (۱۳)

۴) بازگشت از تاریخ؟ دمکراتیزاسیون و امنیت بین‌المللی

قبل از ۱۱ سپتامبر، ادبیات روابط بین‌المللی و مطالعات امنیتی شاهد یک بحث خشمگینانه در مورد روابط بین نظام‌های سیاسی داخلی و صلح و امنیت بین‌المللی بوده است. حامیان نظریه «صلح دمکراتیک» بحث می‌کردند که دمکراسی‌ها به ندرت به جنگ با یکدیگر می‌پردازند و به طور کلی بیشتر از نظام‌های خودکامه صلح طلب هستند. منتقدین ابراز می‌دارند که دمکراتیزاسیون می‌تواند منجر به

درگیری بزرگتر و هرج و مرج منطقه‌ای بشود. هم طرفداران «صلح دموکراتیک» و هم بدگوهای آن با ۱۱ سپتامبر مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. بحث جدید در خصوص ارتباط بین دموکراسی و دموکراتیزاسیون از یک سو، و درگیری و امنیت از سوی دیگر به واقع در مورد دو سوال است؛ آیا فقدان دموکراسی «علت اصلی» تروریسم است و آیا دموکراسی توانایی دولت‌ها برای پاسخگویی مؤثر به تروریسم را محدود می‌سازد. در مورد سوال اول انور ابراهیم معاون مخلوع و زندانی نخست وزیر مالزی به سرعت پاسخ داد: «اسامه بن لادن و پیروان وی در وضعیت نابهنجار هستند؛ آنها از کشورهایی می‌آیند که مبارزه سیاسی از راه‌های صلح‌آمیز امکان‌پذیر نیست. در بسیاری از کشورهای مسلمان، نارضایتی سیاسی غیرقانونی است». نظریه انور با یک واقعیت مهم در خصوص دست‌اندرکاران ۱۱ سپتامبر تقویت می‌شود؛ آنها بسیار بیشتر از هژمونی آمریکا از دولت‌های خودشان تنفر داشتند. چرخش اسامه بن لادن به سمت یک تروریسم عام در نتیجه تنفر معروف او از آمریکا و نیز خودکامگی خانواده سلطنتی سعودی بود. محمد عطا رهبر تروریست‌های ۱۱ سپتامبر توسط دوستان آلمانی‌اش به عنوان کسی که در مورد «تلخی روزافزون دولت خودکامه پرزیدنت حسنی مبارک و گروه کوچکی از افسران سابق ارتش و ثروتمندان مصری که دور آقای مبارک جمع شده‌اند.» صحبت می‌کرد، شناخته شده بود. ضد آمریکایی بودن از نوعی که بن لادن‌های دنیا را تغذیه می‌کند با قدرت‌های قاهر در خاورمیانه دست در دست هم دارند تا توجه را از حاکمیت جابرانه منحرف کنند. به این تعبیر جنگ آمریکا علیه تروریسم، آنگونه که الن امستر<sup>۱</sup> به ما یادآوری می‌کند در واقعیت خویش آنچنان است که واشنگتن در میانه جنگ میان رادیکال‌های اسلامی و دولت‌های عرب قرار گرفته است.

اگر فقدان دموکراسی تروریسم را تغذیه می‌کند، آیا دموکراسی موجب جلوگیری و شکست تروریسم می‌شود؟ برخی از مدافعان دموکراسی در جهان اسلام امیدوارند که «با دموکراسی بیشتر... و صدای قوی‌تر مدافعان دموکراسی، خشم مردم کمتر به انحراف کشیده شود و توسل به خشونت و ترور بویژه میان جمعیت جوان آسیب‌پذیر کاهش یابد.» در جنوب شرقی آسیا سورین پیتسوان<sup>۲</sup> وزیر خارجه پیشین تایلند که یک مسلمان است و صدای دموکراسی در جنوب شرقی آسیا بوده است، معتقد است که دموکراسی

<sup>۱</sup> - Ellen Amster

<sup>۲</sup> - Surin Pitsuwan

خطر تروریسم را از طریق ارتقاء شرایط هماهنگی میان نژادهای مختلف در جوامع پلورالیستی کاهش می‌دهد. وی می‌گوید «در عین حالی که ما اهداف دموکراسی را تعقیب می‌کنیم، می‌دانیم که باید برای انجام اعتقاداتمان آزاد باشیم و با دیگران که آنها هم اعتقادات و مقدسات خود را دارند، از شرایط مساوی برخوردار باشیم.»<sup>۱</sup>

آنگونه که مثال‌های ایالات متحده، اسرائیل و هند نشان می‌دهد، حاکمیت دموکراتیک، یک کشور را از تروریسم فراملی مصون نمی‌سازد. توماس هومر دیکسون معتقد است که ملل پیشرفته صنعتی غرب به علت پیچیدگی روزافزون و ارتباطات متقابل با یکدیگر و گرایش به متمرکز ساختن زیر ساختارهای مهم در یک محل جغرافیایی کوچک، بطور منحصر به فردی در مقابل تروریسم آسیب‌پذیر هستند، این واقعیت که این کشورها همچنین تلاش دارند تا دموکراسی باشند، غیرمهم نیست. زیرا دموکراسی‌ها به طور تئوریک برای انجام اقداماتی نظیر بازداشت خودسرانه و بازپرسی زورمدارانه که برای جلوگیری از اقدامات تروریستی نیاز است، توانایی محدودی دارند. (۱۴)

اما در دموکراسی‌های «بالغ» این محدودیت‌ها ممکن است منجر به از دست دادن اعتماد به نفس شود، زیرا دولت‌ها با خطرات ناشی از مشکلات سنتی آزادی‌های مدنی در مبارزه با ترور مواجه می‌شوند. این به طور مثال در مورد زکریا موسی یک تبعه فرانسه که حدس زده می‌شد کامپیوتر کیفی‌اش حاوی اطلاعاتی در مورد حملات ۱۱ سپتامبر داشته باشد، قانوناً نمی‌توانست به وسیله مقامات ایالات متحده به موقع ضبط شود و مرکز تجارت جهانی را نجات دهد، صدق می‌کرد. عجیب آنکه حالا دموکراسی‌های جدید نابالغ همچون اندونزی و فیلیپین هستند که بیشتر در مقابل تروریسم آسیب‌پذیر هستند زیرا توانایی تقلید از اشکرافت<sup>۱</sup> (دادستان کل) آمریکا را ندارند.

علاوه بر این ۱۱ سپتامبر نشان داده که دموکراتیزاسیون ممکن است توانایی دولت‌های دموکراتیک جدید برای مقابله با این مسئله را تحت‌الشعاع قرار دهد. ناتوانی اندونزی برای دنبال کردن تلاش‌های همسایگانش مالزی و سنگاپور در سرکوب تروریست‌های مظنون، به دموکراتیزاسیون منتسب شده است. پس از لغو قانون خطرناک «قانون مبارزه با براندازی» که مربوط به دوران سوهارتو بود، اندونزی تحت قانون اساسی جدید دموکراتیکش مقرراتی شبیه «قانون امنیت داخلی» مشابه با دو همسایه‌اش پیش‌بینی

<sup>۱</sup> - Ashcroft

نکرده است.

این سئوالات و چالش‌ها علیه دموکراسی، پس از ۱۱ سپتامبر لزوم ارزیابی مجدد نظریه «پایان تاریخ» را که به وسیله فرانسیس فوکویاما، در پایان جنگ سرد ارائه شد، لازم می‌آورد. فوکویاما گفته بود که پایان جنگ سرد یک بار و برای همیشه درگیری‌های بزرگ ایدئولوژی‌ها را که تاریخ بشری را قدرتمندانه تغییر داده، حل و فصل نمود. دموکراسی و بازارهای آزاد بر تمامی دیگر جایگزین‌ها از جمله اقتصادهای متمرکز و سیستم‌های سیاسی مارکسیست-لنینیست پیروز شده‌اند. ۱۱ سپتامبر شکستی نه تنها برای نظریه جنگ تمدن‌های هانتینگتون است، بلکه برای نظریه فوکویاما و ایده دموکراسی و بازار آزاد به مثابه نقطه‌های پایان تاریخ هم شکست است. جنگ علیه تروریسم اکنون در غرب (دادستان کل آمریکا قانون امنیت داخلی مالزی را مورد ستایش قرار داد) بر آزادی‌های مدنی در جهان در حال توسعه (جایی که دولت‌ها اکنون قادرند تا تقاضاها برای خودمختاری را به عنوان بروز دیگر شبکه ترور معرفی کنند) بر اصل حق تعیین سرنوشت و قهرمان حقوق بشر و دموکراسی بوسیله غرب (مثال پاکستان که قهرمان بزرگ غرب در جنگ علیه ترور همچنین یک ضد قهرمان بزرگ برای حمایت از دموکراسی است) اولویت یافته است. تحدید آزادی با ارزیابی مجدد قدرت کشور بر بازار آزاد همراه شده است. دولت‌ها در هر کجا با خشونت در حال مقابله و قدرتمندسازی مجدد خود علیه نیروهای جهانگرایی هستند. آنها این کار را به روش‌های مختلفی انجام می‌دهند، با تنظیم جریان پولی به منظور توقف زندگی اقتصادی شبکه‌های تروریستی، تقویت کنترل‌های مهاجرتی و محکم کردن مرزها، بنابراین آنچه که ما شاهد هستیم «پایان تاریخ» نیست بلکه «فرار از تاریخ» است.

(۵) از «امنیت انسانی» تا «امنیت سرزمین»

قبل از ۱۱ سپتامبر دستور کار بسیاری از کشورها گرایش مجدد به سوی موضوعات «غیرمتعارف» همچون محیط زیست، پناهندگان، مهاجرت و نقض حقوق بشر و غیره بود. پارادایم امنیت انسانی، یا امنیت برای مردم، به عنوان جایگزینی برای امنیت ملی یا امنیت کشورها مطرح شد. اما تشخیص تفاوت میان امنیت ملی و امنیت رژیم همواره پر تنش بوده و اکنون مشکل‌تر خواهد شد. تروریسم فراملی را به خوبی می‌تواند به عنوان یک تهدید غیر متعارف طبقه‌بندی کرد. اما مقابله با این مشکل ارتباط بسیاری با مشخصات متعارف دولت‌ها دارد و دولت‌ها اکنون خود را مجدداً به رخ نیروهای اجتماعی می‌کشند.

دستور کار امنیت انسانی با ترکیب شدن مجدد امنیت کشور و امنیت رژیم در جهان در حال توسعه تحت‌الشعاع قرار گرفته است. با این وجود جنگ علیه تروریسم مثل هر جنگ دیگری با ایجاد حس اتحاد و همبستگی هر چند مختصر و موقت، فرصتی را در اختیار دولت‌ها می‌گذارد تا مخالفین سیاسی خود را از صحنه خارج کنند. علاوه بر این تروریسم برچسبی است که دولت‌ها و تحلیل‌گران آکادمیک در غرب به همان اندازه جهان سوم می‌توانند به هر چیزی که اقتدار کشور و امنیت رژیم را به چالش بکشد، بزنند. حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از ابزارهای بسیار جا افتاده در نظم سیاسی جهان پس از جنگ سرد، به کناری گذاشته شده است. مفسران رسمی چین در عین نشان دادن همبستگی با ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر، انتظار داشته‌اند که آمریکا نیز نسبت به تلاش‌های «تروریسم و جدایی خواهی» در سین کیانگ، تبت و تایوان تفاهم نشان دهد. ماه‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر اجلاس شانگ‌های که یک گروه متشکل از چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان است. بیانیه مشترکی توسط وزرای دفاع خود منتشر ساخت و «ارتباط مقابل واقعی میان نیروهای نظامی و دیگر ساختارهای قدرت کشورهایشان در جنگ علیه تروریسم، جدایی خواهی و تندروی» را متذکر شدند. مطمئن باشیم که تروریسم و تعیین سرنوشت همواره قابل جداسازی نیستند. اما در فقدان فهم مشترک در این مورد که معنی تروریسم چیست، دولت‌ها تروریسم و جدایی طلبی را خلط می‌کنند تا تقاضاهای مشروع برای تعیین سرنوشت را سرکوب کنند، حتی در جایی که خطر تروریسم وجود ندارد. آنجایی که اقدامات تروریستی به اسم تعیین سرنوشت انجام می‌پذیرد، دولت‌ها دلیل کمتری برای جداسازی تاکتیک‌ها از اصول دارند. (۱۵)

نظم جهانی پس از ۱۱ سپتامبر مبارزه برای ارتقاء حقوق بشر را به عنوان یکی از اجزاء کلیدی پارادایم امنیت انسانی ضروری می‌سازد. آمریکایی که بازداشت‌های سری از مهاجرین قانونی و غیرقانونی مظنون به تروریسم به عمل می‌آورد و بطور کلی اعمال حقوق کنوانسیون بر زندانیان افغانی - اش در کوبا را مردود می‌شمارد، ارزش اخلاقی خود به عنوان یک مدافع حقوق بشر و دموکراسی در دنیا را از دست می‌دهد. این پیام توسط دولت‌های دیگر دریافت می‌شود، بویژه آنهایی که ایالات متحده را به استاندارد دوگانه در ارتباط با ارتقاء حقوق بشر و دموکراسی متهم کرده‌اند. آنها در به چالش کشیدن جهانشمولی ابزارهای حقوق بشر، بویژه زمانی که به ثبات داخلی‌شان ارتباط پیدا می‌کند، کمتر احساس



محدودیت خواهند کرد. (اگر قبلاً چنین احساسی را داشته‌اند) یکی دیگر از نتایج ۱۱ سپتامبر این است که جامعه مدنی فضای کمتری پیدا کرده زیرا برخی سازمان‌های تروریستی ادعا می‌کنند که سازمان غیردولتی هستند و انتظار دارند فعالیت‌هایشان مورد تأیید قرار گیرد. امنیت به طریق بنیادین دیگری در حال تغییر است. آنگونه که معاون نخست وزیر و وزیر دفاع سنگاپور پس از ۱۱ سپتامبر گفت: «تقسیم سنتی تهدیدات امنیتی به تهدیدات داخلی و خارجی دیگر اعتبار ندارد». مدل آمریکایی «امنیت سرزمین» ریشه‌هایی در سنگاپور و دیگر نقاط آسیا و جهان پیدا می‌کند. اگرچه امنیت سرزمین برای شکست دادن تروریسم پیش‌بینی شد، ولی یک مفهوم بسیار قابل انعطاف برای پوشاندن تمامی مبارزه‌ها علیه تهدیدات «کم شدت» و کنترل زندگی روزمره مردم است. منطبق با نظر کارشناسان برجسته آمریکا در مورد جنگ‌های آینده علیه تروریسم، قهرمانان واقعی آنهایی نیستند که حلقه گل به گردنشان می‌آویزند، بلکه قهرمانان سنسورهای هستند که به هر وسیله در منزل شما و به هر دستگاه فروش نوشابه و شکلات در گوشه خیابان وصل می‌کنند و «حضور شما در هر رستوران و فروشگاه زنجیره‌ای» را ثبت می‌کنند.

در شناسایی وضعیت رو به رشد ناامنی در داخل آمریکا، امنیت سرزمینی رهیافت‌های امنیتی در غرب و جهان سوم را متمایز تصور می‌کند، بطوری که جهان سوم بر روی جبهه داخلی خود متمرکز می‌شود و غرب دفاع در مقابل تهاجم نظامی خارجی را دنبال می‌کند. با احساس روزافزون عدم امنیت آمریکایی‌ها در خاک آمریکا که از احساس ناامنی هم‌تاهایشان در اندونزی یا هند بیشتر است، جبهه داخلی علیه تروریسم، دیدگاه امنیتی آمریکا را به جهان سوم نزدیکتر کرده است. هر دو وضعیت سخنان دیوید ایگنیاتوس<sup>۱</sup> را تداعی می‌کند که گفته است: «امنیت متفاوت است. همچون خود زندگی، چیزی است که مردم تقریباً هر قیمتی را برایش می‌پردازند».

باید توجه کرد که تهدید جدید تروریسم فراملی و پاسخ بین‌المللی به آن هم نظریه «جنگ تمدن‌ها» و هم نظریه «پایان تاریخ» را که با همدیگر یکی از بزرگترین مباحث مطالعات امنیت بین‌المللی پس از دوران جنگ سرد را تشکیل دادند، تحت‌الشعاع قرار داده است. بحث جدید امنیت در دوران پس از ۱۱ سپتامبر باید در مورد نقش ایالات متحده در جهان تک قطبی (به ویژه اینکه آیا و چگونه می‌تواند باثبات

<sup>۱</sup> - David Ignatius

شود) و ظهور پارادایم «امنیت سرزمین» که ارزیابی مجدد قدرت دولت بر نیروهای اجتماعی را طلب می‌کند و تمایز بین پارادایم‌های غربی و جهان سومی امنیت را ضروری می‌سازد، انجام پذیرد.

#### پ. حقوق بشر و خاورمیانه

آنچه که تاکنون در ادبیات حقوق بشر خاورمیانه مورد بررسی قرار گرفته به دو دلیل قابل تأمل است: اول دیدگاه کسانی که بر این باورند حوادث ۱۱ سپتامبر هیچ تأثیری بر امنیت خاورمیانه نگذاشته است و دوم کسانی که بر این باورند این تأثیر و تحول بر امنیت خاورمیانه تأثیرگذار بوده است. از این رو بررسی امنیت در خاورمیانه قابل تجزیه و تحلیل است. با مشاهده وضعیت عراق و افغانستان پس از سال‌ها حضور آمریکا در این دو کشور هنوز باید شاهد حکومت‌هایی باشیم که به ظاهر در پی دموکراسی و انتخابات هستند ولی مردم و شهروندان آن دو کشور همچنان در محیطی ناامن به سر می‌برند، جنگ‌های قومی، مذهبی، حضور القاعده، حکومت‌های دست‌نشانده، بمب‌گذاری‌های انتحاری و جامعه‌ای کاملاً ناایمن در پس پرده سیاست این کشورها وجود دارد. در بررسی‌هایی که قبل از ۱۱ سپتامبر در خصوص مباحث نظری حقوق بشر در خاورمیانه عنوان می‌شد بسیاری از تحلیل‌گران بر این باور بودند که حقوق بشر در خاورمیانه بستری گسترده دارد. نوع حاکمیت‌های خاورمیانه و مطالبات مردم و اعمال سلايق مذهبی متفاوت این منطقه را به لحاظ فرهنگی چند پاره کرده است.

همچنین با بررسی بیشتر مشاهده می‌کنیم که بیشترین نقض حقوق بشر در منطقه خاورمیانه قرار دارد. به طوری که کشورهای این منطقه هنوز به ابتدایی‌ترین زیرساخت‌های مفاد اعلامیه حقوق بشر عربی و حقوق بشر اسلامی دست نیافته‌اند و دولت‌های اغلب این کشورها ثروتمند و مردم آن دچار فقر در ابعاد مختلف زندگی هستند. بررسی‌های دیگر نشان می‌دهد که مردمان خود منطقه خاورمیانه تمایل چندانی به اجرای مفاهیم اولیه حقوق بشر ندارند و توسعه مدنی به شدت در این جوامع متوقف گشته است و یا مطالبات آزادی‌خواهی مردم چشم‌گیر نیست.

دکتر ذاکریان در کتاب حقوق بشر و خاورمیانه عنوان می‌کند که بایستی برای اجرای مفاهیم اولیه حقوق بشر چارچوب‌سازی شود و بدون دارا بودن یک چارچوب هنجاری تعریف شده نمی‌توان انتظار داشت که حقوق افراد در این منطقه مورد توجه قرار گیرد و پس از آن باید فرصت قرار گرفتن خاورمیانه

در چهارراه جهانی در بُعد فکری، حقوقی، سیاسی و اقتصادی بهره جست، زیرا گنش‌های فکری در این منطقه به بازسازی اندیشه و راه حل‌های سودمند در زمینه حقوق بشر برای منطقه خاورمیانه رقم می‌خورد سپس تمرکز بر مسائل امنیتی را به سوی تمرکز و توجه به توسعه‌ی حقوق افراد و جامعه انتقال داد. چرا که در دنیای امروز حقوق افراد در نظام بین‌الملل در ردیف مسائل امنیتی محسوب می‌شود. (۱۶)

اما در نگاه دیگر به این نکته باید توجه کنیم که در برخورد با مقوله امنیت پس از ۱۱ سپتامبر چطور می‌توان در کشورهایی چون عراق و افغانستان برای آزادی‌های مدنی کوشید در حالی که شهروندان این کشورها در جامعه‌ای امن زندگی نمی‌کنند و در بُعد داخلی دچار ناامنی و در بُعد خارجی نیز درگیر مسائل مبارزه با تروریسم هستند. از این رو اگرچه حکومت‌های استبدادی چون طالبان و صدام در این کشورها سرنگون شدند ولی همچنان امنیت انسانی در این کشورها باید مورد توجه قرار گیرد و همچنین سرزمین‌های این کشورها باید حفظ گردند. بنابراین نمی‌توان این مسئله را به راحتی پذیرفت که با برقراری انتخابات در این کشورها و وجود پارلمان و قانون اکثر کشورهای خاورمیانه نسبت به مدل‌های استبدادی قبل از خود رشد کرده‌اند و به نظر نویسنده امروزه در این کشورها امنیت به طور کامل باید برقرار شود و در نگاه دیگر آزادی‌های مدنی و حقوق بشری در این کشورها اجرا گردد در غیر این صورت کشورهای خاورمیانه با نگاه فعلی به مفاهیم حقوق بشر و اینکه در یک جامعه کاملاً ناامن به انتخابات و فعالیت احزاب اهمیت دهند باز هم سال‌های متمادی دچار کج‌بینی در مفاهیم حقوق بشر خواهند شد و اصول اولیه حقوق بشر بازم سال‌ها در این مناطق به تعویق خواهد افتاد. لذا پرداختن به مقوله امنیت و در بُعد تئوری امنیت‌سازی و در نگاه دوم قرائت جدید از مفاهیم دموکراسی و حقوق بشر بر طبق مدل‌های حکومتی این نوع جوامع دارای اهمیت می‌باشد.

## نتیجه‌گیری

با تجزیه و تحلیل دکتربوش پس از ۱۱ سپتامبر و سخنان دونالد رامسفلد و دیگر نظریه‌پردازان آمریکا و نگاه به مسائل خاورمیانه این نکته را درمی‌یابیم که نگاه به مسائل خاورمیانه با نگاه امنیتی است و برای مشروعیت بخشیدن به حملات علیه تروریسم برخی از حاکمان مستبد این کشورها برکنار شده و در جای آنها حاکمانی به ظاهر دموکراتیک بر روی کار آمدند.

◇ بررسی نقش واقعه ۱۱ سپتامبر بر وضعیت امنیت و حقوق بشر کشورهای در حال... \_\_\_\_\_

امروز اگر نتیجه حوادث ۱۱ سپتامبر سرعت بخشیدن به واکنش‌های بین‌المللی باشد و همگرایی منافع قدرت‌های بزرگ را در بر داشته باشد باید این مدل را برای کشورهای خاورمیانه نیز در نظر داشته باشیم که این منطقه نیاز به همگرایی بیشتر دولت‌ها به ایجاد امنیت انسانی و امنیت سرزمینی و سپس دموکراسی و حقوق بشر و تأمین حقوق شهروندی دارد.

Archive of SID

## منابع

1- Thomas Diez, *Security and Political Identity in a Glocalized Era* (London: Unity Press, 2007), p. 11.

2- *Ibid*, p. 15.

۳- آن ال فراسست، «جهانی شدن و امنیت ملی: دستور کاری استراتژیک»، *فصلنامه گفتمان امنیت ملی*، سال ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۴- اصغر افتخاری، «امنیت در حال گذار: تحول معنای امنیت در قرن بیست و یکم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۹، ص ۲۷.

۵- اصغر افتخاری، «ساختار و تأویل امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره اول، بهار ۱۳۸۱، ص ۵۷.

۶- باری بوزان، «مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، مترجم: پژوهشکده مطالعات راهبردی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش شماره دوم، ۱۳۷۷، ص ۲۵۳.

۷- رضا سیمبر، «صلح و امنیت جهانی در آستانه قرن بیست و یکم»، *مجله سیاست خارجی*، سال یازدهم، شماره دوم، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰.

۸- حمید رضا سعیدی نژاد، «پیامدهای بحران آمریکا، گزارش تحلیلی نظامی آمریکا»، *مجله نگاه*، سال دوم، شماره هفدهم، آبان ۱۳۸۰، ص ۱۲۵.

۹- علی شمس اردکانی، «ملاحظه‌ای درباره امنیت ملی»، *مجله سیاست خارجی*، سال اول، شماره یکم، ۱۳۶۵، ص ۹۷.

۱۰- رحمان قهرمان پور، *استراتژی آمریکا در خاورمیانه و یکجانبه‌گرایی* (تهران: مؤسسه تحقیقات، ۱۳۸۲)، صص ۲۳۴-۲۳۱.

۱۱- عبد العلی قوام، «جهانی شدن و حادثه ۱۱ سپتامبر»، *سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۸۰، ص ۳۳.

۱۲- گزارش پژوهش راهبردی، *امنیت در خاورمیانه با گرایش خلیج فارس*، ۱۳۸۱، ص ۲۵.

۱۳- گزارش پژوهش راهبردی، *مفهوم امنیتی حادثه ۱۱ سپتامبر*، ۱۳۸۱، ص ۸۳.

◇ بررسی نقش واقعه ۱۱ سپتامبر بر وضعیت امنیت و حقوق بشر کشورهای در حال... \_\_\_\_\_

۱۴- گزارش پژوهش راهبردی، *سومین شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر*، ۱۳۸۱، ص ۴۳.

15- Steve Smith and Amitay, the Concept of Security and After September 11 Forum in the Middle East, *BBC*.

۱۶- مهدی ذاکریان، *حقوق بشر و خاورمیانه* (تهران: انتشارات خاورمیانه، ۱۳۸۲)، ص ۱۱۲.

Archive of SID